اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 یكدفعه یك جایی بودیم دیدم كه یك برنامه‌ای هست یك بنده خدایی را نشان می‌دهند و دكور مرتب كرده این طرفش یك كامپیوتر و حالا دیگر بغل كامپیوتر بودن شده پُز و لابد یك پرچم آن طرف از این چیزها دیگر از این مسائل كه خودتان هم بهتر می‌دانید آن وقت در كنار این قضیه یك صحبت‌هایی هم مطرح می‌شود در كنار این حواشی و بلكه متون یك حواشی مطرح می‌شود اینها متن است خب هر چه بزرگتر هم باشد این كامپیوترها بزرگ قشنگ این قدری یك میز و حاج آقا هم وسط و این طرف هم مسائل دیگر و بعد آن وقت حالا بیاییم ببینیم كه چه مسائلی می‌خواهد گفته بشود داشتم نگاه می‌كردم دیدم ایشان دعوت می‌فرمایند به عدالت و به امنیت به امنیت و عدالت و اعتدال و حفظ حقوق دیگران و یادم افتاد یك قضیه ای از همین بنده خدا كه یكروز می‌خواستیم برویم جایی رفتیم كه سوار طیاره بشویم آمدند گفتند كه آقا باطل شده ما رفتیم یك گوشه ایستادیم دیگر شلوغ شد این باطل شدن كه یك اصل اولی است حالا اگر راه بیافتد یك مطلبی باطل شدن كه مهم نیست بعد در این موقع گفتند كه یك طیاره دیگر یك چندتایی جا دارد كه ببرد چند نفری جا دارد طبعا افراد بایستند طبق همان صف و نوبتی كه دادند حق تقدم با آنها است دیگر هر كسی زودتر آمده ما هم كه همیشه آخر همه می‌آییم گفتیم كه به ما اصلًا برویم بنشینیم برای خودمان ما نفرهای آخر بودیم ما هم كنار ایستاده بودیم قاعده‌اش هم همین است بالاخره باید طبق نوبت باشد البته اینجا باید پیرمردها رعایت بشوند دیگر سر و صدا شد یكی می‌گفت من فردا باید بروم خارج از كشور نمی‌دانم باید چی بكنم باید بروم و یكی می‌گفت مریض دارم و علل و آلام و محاذیر شروع شد هر كسی محاذیر برای خودش آورد و یكی می‌گفت یكی گفت نمی‌دانم عیالم چه می‌شود و خیلی‌ها عیالاتشان به مشكل می‌افتد آن را بایستی چه كار كرد خلاصه هر كسی چیزی می‌گفت یك پیرمردی بنده خدا از عقب آمد جلو گفت آقا من پدر شهیدم پدر شهید هستم آن گفت آقا پدر شهید هستی روی چشم ما ولی خب این بالاخره روی حساب و كتاب است روی چشممان بنده خدا شخص مؤدبی بود ما برای خودمان هم برنامه ای داریم طبق اولویت باید باشد خلاصه در همین جا یكدفعه دیدم همین آقا كه كامپیوتر این قدری كنار و تشكیلات هم این طرف و دعوت به عدالت و انصاف می‌فرمودند ایشان جزو اواخر كسانی بود كه آمده بود مثل ما تقریبا بالاخره خب ما آقایان همیشه آخر هستیم اول برای مردم است مردم عوام اینها ولی بنده و امثال بنده همیشه آخر باید بیاییم یك مقداری هم مردم را معطل كنیم اینها جزء شعائر است دیگر این آقا می‌خواست شعائر را حفظ كند آخر سر برود ولی خب این بلیطش را حالا یك بنده خدای دیگری گرفته بود از همین افراد معروف و مشهور هستند این بلیط را او گرفته بود آمده بود جلوی جمعیت می‌گفت آقا این بلیط من از فلان جا صادر شده است گفت آقا از هر جا كه صادر شده است بایستی كه نظام را رعایت كنی از نظر ما فرق نمی‌كند از نظر ما همه باید سوار شوند و ایشان رها نمی‌كرد ایشان چند دقیقه همین طور با آنها بحث می‌كرد كه باید مرا در اولویت بگذارید چون بلیط من توسط فلان شخص صادر شده است نگاهش می‌كردم این آقا را كه داشت مردم را امر به عدالت می‌كرد گفتم با خودم الان آنهایی كه این را دیدند یعنی چند دقیقه هم ایستاد دیگر نه این كه بگوید و برود چند دقیقه هم ایستاد حدود پنج و شش دقیقه ول هم نمی‌كرد به او می‌گفت: عزیز من این بلیط شما مثل سایر افراد دیگر حالا این منبعش و مبدأش از هر جا بوده برای ما فرق نمی‌كند خب راست می‌گوید در این موقع چشمش افتاد به من دید من كنار ایستادم گفت كه آقا حضرتعالی تشریف بیاورید ببینم گفتم آقاجان اگر قرار به عدالت هست من نفرهای آخر هستم و هیچ عجله‌ای هم در رفتن ندارم نه خارج از كشور می‌خواهم بروم و نه عیالم منتظر است آخر صف هستم همه را كه دادی نوبت ما هم اینجا ایستادم اتفاقا با دو ساعت تأخیر همه رفتند یعنی دو سه تا پرواز بود و اول نرفتم گفتم آقا انصاف نیست این همه ایستادند حالا من با خودم آن موقع فكر می‌كردم این افرادی كه این بنده خدا را دیدند كه این حرفها را زد تقریبا بیست سی نفر سی یا چهل نفر هم بودند دیگر یعنی حالا حداقل آن كسانی كه این با خودشان چه می‌گویند اگر یكی از اینها دیده آخر مردیكه ما كه تو را دیده‌ایم چطور آنجا دم از عدالت می‌زدی مرحوم آقا یك حرفی می‌زدند و این حرفشان خیلی عجیب بود می‌فرمودند مردم با عمل ما به سمت ما می‌آیند نه با حرف و با آن چرا كه از ما مشاهده می‌كنند و با حرف ما نمی‌آیند و آن چه كه باعث شد انبیاء و اولیاء موفق باشند در تبلیغشان همان عمل ایشان بوده كه برخاسته از آن صفای باطن بوده این كه الان دارد این گونه حرف می‌زند معلوم است كه آن كه در دلش است همه دكور است اگر واقعیت باشد واقعیت در این جا خودش را نشان می‌دهد حالا كه یك مشكلی پیش آمده نیست در قالب خبری نیست آن كه این در این جا است خودش را نشان می‌دهد آن كه در این جا است پا روی حق گذاشتن، ظاهر سازی كردن، توجیه به هر نحوی برای غلبه بر مطامع ایجاد كردن والّا تو كه نه می‌خواستی مثل بقیه كه می‌گویند ما بلیط خارجمان باطل می‌شود نمی‌دانم نه این جور بود حالا مخدره منتظر بود یك حرف دیگری بود حالا همه بیچاره‌ها منتظرند نه كسی نمی‌دانم رو به قبله بود و خیلی جاها انسان می‌تواند رعایت كند بنده در جاهای خیلی عدیده‌ای این مسئله كه چطور افراد اینها به هر كیفیتی در این گونه موارد آن واقعیات كه باید اینها را مد نظر قرار نمی‌دهند و پا روی حق می‌گذارند و در مقابلش هم دیدم كه چگونه بزرگان در بدترین موقع از دیدگاه ما و در حساس ترین موقع، این كه چیزی نیست این كه یك قضیه شهر به شهر رفتن است قضیه مسئله ای نیست چطور این ها در مواردی كه خطر برای اینها پیش آمده بود آن اصل را رها نكردند و از آن میزان تخطی نكردند چرا چون در همه اینها خدا را می‌بینند كسی كه در اینها خدا را ببیند خیالش راحت است همین طور می‌نشیند پایش را هم می‌اندازد روی آن پایش می‌اندازد همان خدا گفته كه باید در این جا و عدل را در پیش بگیرید خدا این را گفته من هم باید همین كار را بكنم هر چه می‌خواهد بشود بشود مرحوم پدر ما وقتی كه آن خطر چشم برایش پیش آمد در آن جا افراد دیگری حق تقدم داشتند ایشان به بنده فرمودند من آخر این افرادی كه آمدند بنده می‌روم برای معاینه اگر بخواهید كاری انجام بدهید كه من جلو بیافتم از همین جا برمی‌گردم این در حالی بود كه یك قدم راه رفتن برای ایشان خطر بود یك قدم یعنی یك قدم راه رفتن احتمال داشت كه آن سایر قسمت دوم بدن شبكیه آن هم كنده بشود و بیافتد و دیگر به طور كلی بستنش و لیزر كردنش ممتنع بشود همچنین خطری بود ولی می‌گوید من آخر مریضها باید بروم یعنی در همان نوبت در همان وضعیت خودش و وقتی كه دكتر آمد دید ایشان گفتند كه نوبت من كی است ایشان گفتند كه شما از همه آنهایی كه آمدند در این جا مقدم هستید به خاطر وضعیت خودتان اینجا دیگر او بود كه تعیین كرد نه ایشان حتی گفته بود شما باید همین الان بروید در اتاق عمل منتهی چون آزمایشات انجام نگرفته بود راجع به قلب و اینها فقط به خاطر این به تأخیر انداختند حتی به ایشان گفتند یك قدم از پله پایین رفتن برای شما ضرر دارد از همین جا باید گذاشت شما را در ویلچر و برد در اتاق این طور بود مسئله ببینید این را می‌گویند یك ولی الهی كی مسائل را از دیدگاه واقع می‌بیند ارتباط مسائل را به خدا می‌بیند فوقش هم می‌گوید اگر یك وقت كور شدم، شدم مگر قرار بر این است كه همیشه آدم بینا باشد یك قضیه دیگر هم همین رفیق شفیق ما كه چشم ایشان را عمل كرد همین به من یك جریان دیگری را گفت از یك فرد دیگری درست عكس این درست نقطه مقابل این آن وقت این فرد این دو قضیه را در كنار هم قرار می‌دهد و بعد چه می‌گوید این فرد به من می‌گوید اگر قرار است كسی در این دنیا پاسدار دین باشد پدر تو است مردم كاه چون من همه را دیدم چون با همه بودم و او یك فردی است كه همه افراد به او مراجعه می‌كردند و می‌كنند همه اشخاص از هر صنفی و از هر طبقه‌ای خب این قضیه این چیست این آن برخورد این به اصطلاح این برخورد و این قضیه و مسئله روشن می‌شود كه چه مقدار از مسائل به مسائل دكور برمی‌گردد و چه مقدار به حقیقت و واقعیت برمی‌گردد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

 بحث مثل افلاطونی یك بحث خیلی مهم و در عین حال پرمطلبی است و طبعا مواردی در نظر هم هست اگر بخواهیم من الان به نظرم آمد كه اگر اول این را شروع بكنیم بعد كه چون بی ارتباط نیست آن مطلب با این بحث ولی اگر بخواهیم این بحث را شروع كنیم احتمالا به تعطیلات كشیده می‌شود آخر سال و آن چه كه مورد نظر شما است انجام نمی‌شود گرچه بهتر این است كه بعد از این باشد پس بنابراین فعلا بایستی این را مطرح نكنیم.

 به نظرم اگر این را بعد از این شروع بكنیم بهتر است چون قضیه مثل افلاطونی برمی‌گردد به سلسله علل طولیه و اگر این باشد بهتر است بله خب حالا می‌خواهید همین این را فعلا مطرح می‌كنیم و ان‌شاءالله كه در ضمنش از آن مطالب هم عرض می‌كنیم بحثی كه راجع به مثل افلاطونیه مطرح شده از زمان سابق این مطلب بوده یعنی از خود زمان افلاطون و قبل از افلاطون كه سقراط ایشان پایه گذار مسائل اشراق بودند راجع به عالم مثل مطالبی دارد و این مسئله را ما باید توجه داشته باشیم كه مطالبی كه از حكمای یونان اینها به دست ما رسیده است این اسم یونانی یك قدری مسئله را برای ما مستغرب قرار داده و با یك دیدگاه نامناسبی ما به این مسائل نگاه می‌كنیم اگر این اسم و پسوند را شما از این عنوان بردارید حكمای قدیم بگویید ذهن خیلی استیحاشی از برخورد با این مطالب و این مسائل ندارد البته این یك مسئله‌ای است كه متأسفانه دامن جامعه علمی‌را گرفته است كه توجهش به مبانی توجه به ظاهر و اعتبارات است و همین مسئله است كه نمی‌گذارد ما رشد كنیم و فكرمان باز بشود و نسبت به مسائل دیدگاه بهتری داشته باشیم همین كه احساس بشود یك مطلبی از یك جایی كه به نظر قدری ناآشنا می‌آید رسیده است فورا در مقابل او ما می‌ایستیم و با یك دیده تحقیر به او می‌نگریم گرچه آن مسئله صحیح باشد و همین كه یك مطلبی از یك شخصیتی مورد قبول و مورد پذیرش است به دست می‌رسد در همان اول نفس در قبال آن مطلب تعظیم می‌كند و خاضع می‌شود در حالتی كه دو زار این مسائل ارزش ندارد تا وقتی كه یك شخص پست و مسئولیتی پیدا نكرده در خیابان راه برود مردم جواب سلام او را هم نمی‌دهند ولی همین كه یك موقعیتی پیدا می‌كند همین كه همه گوشها هیچی دماغ و دهانشان هم تبدیل به گوش می‌شود و پرده صماخ و آن اعصاب شنوایی و خیال این همان كسی است كه دیروز فرض كنید كه در خیابان راه می‌رفت و یك كت و یك شلوار پوشیده بود دیگر این كه دیگر و اصلا شما را نمی‌شناختی كه فرض كنید كه این چند سانت قدش است و وضعیت او چطور است حال چه شده كه باید همه در مقابلش خاضع بشوند و كسی نباید صحبت بكند اما اگر یك مسئله ای از یك شخص دیگری بخواهد بشود نسبت به او موضع می‌گیرند و نسبت به او اگر یك شخص عادی باشد كلاهی باشد یا این كه فرض بكنید كه طلبه ای باشد كه شخص معروفی نباشد دیدگاه از اول یك دیدگاه بی اعتنا گونه است نسبت به مسئله و این صحیح نیست این طرز تفكر و این بینش و این دیدگاه دیدگاه یك فرد علمی‌نیست

مرد آن است که گیرد اندر گوش‌ \*\*\* بر نوشته است پند بر دیوار

 بسیاری از مطالبی را كه انسان می‌تواند استفاده كند مطالبی است كه دیگران گفته اند و افراد دیگر رسیده‌اند من یك كتاب روانكاوی بود از یك روانكاوی كه فعلا هم حیات دارد و یهودی است و بسیار فرد معتقدی است و در اتریش است من یك وقتی این را مطالعه می‌كردم و یك مطالبی هم نوشته بودم و الان نمی‌دانم كه آن كتاب كجاست قرار بود روی آن به اصطلاح بررسی بشود و اصلًا به طور كلی یك تطبیقی بین روانكاوی اسلامی و روانكاوی غربی ما انجام بدهیم یعنی با آن تمهیدات ولی دیگر آن مسئله عقیم ماند من وقتی كه این كتاب را مطالعه می‌كردم می‌دیدم عجیب بسیاری از دیدگاههایی كه این نسبت به اتصال انسان با مبدأ مطرح می‌كند چیزهای است كه ما به او اعتقاد داریم چیزهایی كه خود ما اعتقاد داریم حالا یك فرد یهودی است حالا تا می‌گوییم یهودی یعنی تمام شد دنیا دیگر به آخر رسید، نه یهودی ممكن است كه یك مطالبی را بگوید كه مطابق با حق باشد، یك نصرانی ممكن است مطالبی را بگوید كه مطابق با حق باشد یك بودیسم ممكن است یك مطالبی را بگوید كه مطابق با واقع باشد همه اینها انسانند همه اینها بندگانند و همه اینها نفس دارند و همه اینها به مقدار صفا و خلوصشان می‌توانند كسب فیض كنند و كسب فیض فقط اختصاص به بنده و امثال بنده ندارد نخیر همه افراد هستند كه اینها به مقتضای خودشان و مقتضای نفس خودشان و میزان اتصال خودشان و میزان استضعاف خودشان می‌توانند به بعضی از مطالب و مبانی برسند و در خیلی از این مواردی بود كه من همین طور حواشی یادداشت می‌كردم می‌دیدم كه مسئله مطلب غلطی نیست ولیكن مطلب ما فوقی وجود دارد و آنها را به اصطلاح می‌بایستی كه باید مورد توجه قرار بدهیم خب این دیدگاه اگر در ما پرورش پیدا بكند چقدر قضاوتهای ما عوض می‌شود چقدر مسائل فرق خواهد كرد چقدر به پدیده ها و حوادث به دیده دیگری نگاه می‌كنیم دیدگان ما چقدر باز خواهد شد نفس ما چقدر سعه پیدا خواهد كرد و در ارتباط با افراد و اشخاص دیگر خودمحور نخواهیم بود خود محوری را كنار خواهیم گذاشت و باب حقایق را برای همه باز خواهیم كرد و خود را جزئی از این دریای متلائم خلائق كه برای هر كدام از اینها نصیب خاص مفروضی وجود دارد می‌بینیم نه حاكم و مقدِّر و مشرف بر این دریا در حالتی كه خودمان قطره‌ای بیش نیستیم تازه اگر آن قطره باشیم این به اصطلاح مسائل لذا ما در مطالب فلاسفه و حكمای یونان ما به مطالبی برخورد می‌كنیم كه این مسائل مسائلی است كه حاكی از كیفیت اتصال نفس آنها با عالم غیب است و به واسطه آن اتصال است مگر این حكمای یونان در سلسله تاریخ و بستر خلقت آدمیان نبودند مگر اینها در همان زمانهایی نبودند كه پیغمبران هم بودند مگر اینها در زمانهای لقمان و امثال لقمان و موسی و عیسی و فرض كنید كه ادریس و اینها نبودند مگر آنها انبیاء نبودند خب اینها هم افرادی بودند كه متصل بودند و دارای عقل و ارتباط و حال بودند اینها هم اهل مراقبه بودند اینها هم اهل سلوك بودند و به میزان سلوكشان و صفای خاطرشان اینها مطالب را ادراك می‌كردند همین كه اسم حكمای یونان می‌آید یكدفعه می‌گویند آقا این حرفها چیست ما نمی‌گوییم همه این مطالب صد درصد درست است ولی چه كسی همه مطالبش صد درصد درست است شما بیایید بگویید كدام فقیهی همه مطالبش صد در صد درست است آن فقیهی كه صبح یك فتوا می‌دهد غروب فتوایش را عوض می‌كند همه مطالبش درست است آن مفسری كه امروز یك تفسیر می‌كند فردا تفسیرش را تغییر می‌دهد همه مطالبش درست است خب یا این است یا آن است دیگر این كه معنی ندارد چطور شد فقط این چوب و چماق تكفیر باید بر سر حكمای یونان بخورد اینها مطالبشان مطالب خلاف است مطالب از یونان نه مطالب همین الان چرا یونان فرض می‌كنید كه همین الان در روز شنبه نمی‌دانم چندم ربیع است جمادی است نمی‌دانم جمادی است در روز شنبه ١٤٣١ در جمادی فرض كنید كه یك شخصی به نام افلاطون هست و می‌گوید كه آقا نظر من این است خب شما چه می‌گویید بنده هم اهل یونان هستم آن آقا می‌گوید و نه اهل غیریونان من اهل همین قم و مدرسه فیضیه و همین جا هست بسیار خب حالا یا حرفت درست است یا غلط است دیگر حالا اگر یك فقیهی فرض بكنید كه در زمان برگردد به عقب و زمان یونان برسد شما نسبت به او چه نظر می‌دهید همین مطالب را و همین كتابها را فقط یك زمان در این جا برداشته شده این جا است كه خیلی از مبانی عوض می‌شود خیلی از مطالب تغییر پیدا می‌كند و آن پرده تحجری كه دیدگان ما را گرفته است در زمان در این جا آمده فاصله شده آن زمان كنار می‌رود و خود اصل و واقع مطلب و حقیقت قضیه و لب مسئله آن برای انسان حاصل می‌شود و دیدگاه انسان را نسبت به واقعیت روشن می‌كند و نفس انسان را پذیرای برای همه نوع مقابله با حقایق می‌كند

 آن چه كه مهم است نفس است نفس باید در این مسئله به یك مقام امن و اطمینانی بخواهد برسد مهم این است حالا این مطلب یا درست است یا غلط است این یك مسئله‌ای است كه جایگاه خودش را دارد یكی می‌آید اثبات می‌كند یكی می‌آید نفی می‌كند آن چه كه برای ما از برخورد با این مطالب باید به دست بیاید آن عبارت است از آن تأثیری كه ابتداً این قضایا باید روی نفس ما داشته باشد یعنی این مسائل به عنوان یك مسئله فلسفی باید باعث بشود كه نفس ما به نحوی متحول و متغیر بشود كه نسبت به تاریخ ما بتوانیم یك قضاوت بی‌طرفانه بكنیم نسبت به اجتماع قضاوت بی‌طرفانه داشته باشیم نسبت به مسائل سیاسی باید قضاوت بی طرفانه‌ای باید داشته باشیم نسبت به مسائل فقه و اجتهادی باید قضاوت بیطرفانه داشته باشیم نسبت به هر كسی قضاوت باید بیطرفانه باشد من وقتی كه این كتاب رساله صلاه جمعه مرحوم آقا را شروع كردم آن چه فقط در نظر من بود امام صادق بود و بس والله العظیم قسم می‌خورم والله العظیم به نفس مبارك امام صادق علیه السلام قسم می‌خورم كه وقتی من این كتاب را باز كردم فقط و فقط امام صادق بود و هیچ چیز دیگر نبود با این دیدگاه شروع كردم و بعد به یك جاهایی رسیدم كه رفقا به من اعتراض می‌كردند كه آقا شما خیلی دیگر حالا آنها این حرف را نمی‌زدند ولی زبان حالشان خیلی داری جسارت می‌ورزی در ارائه مسئله و مقابله با مطلب آیا این عبارتهایی كه شما این جا نوشتید بیاورید الان رفقایی كه حتی به من اعتراض می‌كردند این جا حضور دارند كه آقا عین این عبارتها را بیاورید گفتم ما در مطالب با كسی تعارف نداریم فقط آن كه مقابل ما است امام صادق است والسلام ما باید به او نگاه كنیم و همه ما پدر ما ما را به این سمت دعوت كرد و من این حالت خودم را و مواجهه خودم را لذا شما می‌بینید در قضایا و حوادث و پدیده‌هایی كه اتفاق می‌افتد شما می‌بینید من هیچ وقت تا آن جایی كه خدا توفیق داده باشد لاأبرءُ نفسی نه آن را نمی‌توانم بگویم كه در بعضی از موارد پای نفس در كار نبوده تا آن جایی كه توفیق از طرف او بوده تا آن جایی كه توفیق از طرف او بوده شما مشاهده كردید كه این طور نبوده كه ملاحظاتی در كار باشد ملاحظات به اصطلاح دنیوی اگر ملاحظه‌ای بوده در راستای همان تحصیل رضای او باید انجام بشود نه ملاحظات دنیوی و مصالح دنیوی و این حالت را بنده از كیفیت ارتباط و روش سلوكی مرحوم والد نسبت به خودم می‌دانم اگر كسی نمی‌داند بنده می‌دانم كه ایشان من را به این نحوه می‌كشاندند و دعوت می‌كردند و راهنمایی یك مقاله ایشان می‌نوشتند بعد به من می‌گفتند كه من در این مقاله برو ببینی كجای این مقاله اشتباه كردم بقیه می‌گفتند خواهش می‌كنیم، این حرفها چیست شما بزرگتر از این هستید ولی من نه من می‌گفتم كه شاید یك اشتباه كردند بلند می‌شدم می‌رفتم مقاله را نگاه می‌كردم و آن اشتباه را به دست می‌آوردم و ایشان تصحیح می‌كردند در مباحثاتمان وقتی كه ما با ایشان به اصطلاح بحث و این چیزها داشتیم كاملا راه را برای یك بحث آزاد ایشان برای ما باز نگه می‌داشتند بله در یك جا بود ایشان می‌گفتند در اینجا دیگر عقلت نمی‌رسد چرا این جا مسئله این است مواردی اتفاق می‌افتاد كه ما به یك مطلب می‌رسیدم البته مسائل اجتماعی و سیاسی در طرح مسائل سیاسی به یك جا می‌رسیدیم ایشان می‌فرمودند گرچه شما این را می‌گویی ولی این گونه عمل كن یعنی دیگر مسئله تمام است این جا دیگر مطلب ماوراء بحث هست لذا اگر غیر مرحوم پدرمان بود می‌گفتم برو پی كارت ولی به ایشان می‌گفتم چشم ولی قبل از این كه به این حدّ برسیم نه كاملًا مسئله آزاد و در برخی از موارد ایشان اعتقاد و نظر فقهیشان برمی‌گشت من الان برای اولین بار است كه می‌گویم برای شما گاهی اوقات برمی‌گشت خب چرا یك مرتبه ایشان به یك نفر گفته بودند این مسئله را گفته بودند من از او شنیدم در حالتی كه اصلًا برای من مسئله‌ای نبود ما هم مثل سایر افراد حالا او خیال می‌كرد كه من امام پانزدهم هستم آن یارو خیال می‌كرد می‌گفت من از پدر شما راجع به شما شنیدم خب شنیدی حالا من نه یك نفر دیگر شنیدم شما چیز مهمی‌نشنیدی گفت من از پدر شما شنیدم كه راجع به شما گفتند چه اشكال دارد كه بعضی از بچه‌ها از پدر بهتر بفهمند من گفتم نخیر آقا بنده خاك طویله پدرم هم نمی‌شوم بیخود شما این را برای ما به حساب نگذار آن چه را كه می‌فهمم از ایشان می‌فهمیدم و این مسئله تواضع نیست چون در من تواضع نیست تواضعی كه جنبه نفاق دارد و مردم می‌كنند نه تواضع خوب است ولیكن نه این كه از آن جنبه حقیقی خودش خارج شود و تبدیل شود به جنبه نفاق تواضعی كه یك لبخندی بكنند وقتی كه یك حرف از آدم بشنوند همچنین اخم بكنند كه آدم دو متر پرت شود آن طرف نه آن تواضع نیست آن خیمه شب بازی است تئاتر است اسمش تواضع است من در این حرفها نیستم ولی مسئله این است كه این كلام ایشان یعنی آقا این فیض الهی جاری می‌شود حالا فرض كنید كه یا از دریچه او من به آن شخص گفتم از كجا این مطلبی كه به ذهن من رسیده از طرف خود ایشان نبوده این را شما از كجا می‌توانید بفهمید آن بزرگ كه نمی‌آید این گونه بگوید آنها بزرگند آنها عزیزند آنها متینند آنها كریمند آنها دارای رفعت هستند بلند نمی‌شوند شاید آن كه به نظر من و به فكر من رسیده آن انداخته در قلب من آن انداخته در فكر من منتها خودش را می‌كشد كنار كه عجب عجب شما یك مطلبی دارید دست شما درد نكند برای ما چیز می‌كنید آن كه زرنگ باشد می‌فهمد كه آن الان و من در این مسئله دلیل دارم كه در گاهی از اوقات می‌شد ما یك مسئله‌ای با ایشان بحث می‌كردیم وقتی كه به نقطه آخر می‌رسیدیم و صحبت نبود یك لبخند می‌زدند آن لبخند همه چیز را به ما می‌رساند همه چیز را به ما می‌گفت همه چیز را به ما می‌فهماند ما آن لبخند را كه می‌دیدیم می‌رفتیم پی كارمان بعد از یك مدت معنای آن لبخند را می‌فهمیدیم كه آن قضیه چیست

 تلمیذ: یعنی تعمداً اولیاء خدا اشتباه می‌كنند؟

 استاد: اشتباه نه یعنی در مقام نفس و در مقام ظهور نمی‌خواهند آن حقیقت را بیاورند به خاطر ادب است كه اشتباه با امام نگیرند. یك وقت مردم نیایند و خیال كنند كه امام اشتباه نمی‌كند امام عصمت دارد و باید این عصمت حفظ بشود او وظیفه‌اش است فرض كنید كه امیرالمومنین تأدباً بیاید به من امیرالمومنین نگویید حق ندارد لقب امیرالمومنین باید باشد و خود امام زمان هم نمی‌تواند به خودش امیرالمومنین بگوید امام زمان به ما می‌فرماید باید به جدّم این لقب گفته بشود و روی این حساب تكلیف الهی است و ائمه نمی‌توانند اشتباه كنند ائمه نمی‌توانند خلاف كنند وقتی كه امام صادق علیه‌السلام در آن مجلس كه نعمان بن ثابت ابوحنفیه این حضور داشت و آمدند با یك حالت گفتند كه چه مردم راجع به ما می‌گویند كه ما علم غیب می‌دانیم من الان كنیزم آمده این حرف من را عمل نكرده می‌خواهم تنبیهش كنم خودش مخفی كرده و دنبالش می‌گردم ولی پیدایش نمی‌كنم آن وقت مردم می‌گویند ما علم غیب داریم ما اطلاع داریم وقتی كه این حضرت گفت الان یك مسائلی است كه روی این روایت خیلی مانور می‌دهند یعنی یكی از مسائل این است ولی خب چرا ذیل روایت را نگاه نمی‌كنید وقتی كه رفتند بیرون مجلس تمام شد و منقضی شد دو سه نفر از اصحاب تا آن جایی كه در نظرم است یكی از آنها ظاهراً داوود رقّی بود كه رفتند و بعد از ده دقیقه برگشتند و رو كردند به حضرت گفتند یابن رسول الله ما كه می‌شناسیم آخر این چه حرفی بود شما زدید حضرت فرمودند این آیه را نخوانده اید وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ[[1]](#footnote-1) این همان خنده آقا است و این كل شیء احصیناه فی امام مبین همان لبخند است حضرت فرمودند فلانی در مجلس بود باید تقیه می‌كردم اگر حضرت بلند شوند بیایند و خلاصه غیر از آن چه كه هست یك چشمه دیگر نشان بدهند می‌دانند این مرتیكه بی دین لامذهب حرام زاده این چطور غلیان پیدا می‌كند آن احقادش و آن كینه‌هایی كه در دل دارد نسبت به امام و بلند می‌شود به سعایت كردن ولی هنگامیكه این جور گفتند طرف فكر می‌كند حضرت مثل خودمان است و از نظر اجتماعی و ارتباطات اجتماعی خیلی با ما فاصله ندارد و الا اگر این بگیرد بنشیند و پنجاه نفر هم گرفتند نشستند و حضرت بیاید یك چشمه دو چشمه سه چشمه یكی پس از دیگری هی بیاید نشان بدهد این بدبخت همان جا بلند می‌شود می‌رود پیش منصور به سعایت كردن و می‌گوید چه كار داری می‌كنی این دارد همه زندگی را می‌بینید و می‌داند در این دنیا چه خبر است این را قبول ندارد آن را قبول دارد، مرامش و مكتبش چیست؟ تمام اینها فقط به خاطر این كه آمد یك حرف یكخورده بالاتر زد یك دو نفر بیشتر به او توجه كردند نفس نفس است دیگر فرق نمی‌كند چه شما روی این نفس كلاه بگذارید چه روی این نفس عمامه بگذارید یكی است عمامه باعث تطهیر نمی‌شود والا عمر سعد هم عمامه داشت یزید كه آمد پسر پیغمبر را كشت ایشان عمامه داشت. ابن زیاد و شریح قاضی عمامه داشتند، كسروی‌ها و سید ضیاءالدین طباطبایی اینها عمامه داشتند، سید نصرالله تقوی سید حسن تقی زاده اینها عمامه داشتند دیگر اگر قرار باشد عمامه بیاید انسان را تطهیر بكند، انسان از فردا عمامه می‌گذارد و بعد هم یكراست می‌رود در بهشت، نه آقاجان عمامه این كار را نمی‌كند عمامه تازه وسیله است برای این كه آن چه كه در نفس است بتواند ظهور و بروز پیدا بكند

 امام صادق در آن جا با این عملشان تقیه كردند، تقیه یعنی انجام دادن یك فعلی برای حفظ و صیانت از مصالح اخروی با پوشش غیرواقعی و غیرحقیقی حضرت می‌فرمایند و كل شیء احصیناه فی امام مبین من از ملك و ملكوت تا روز قیامت خبر می‌دهم آن وقت نمی‌دانم كنیزم رفت پشت دیوار قایم شده این خنده دار نیست كه آقایان می‌گویند: امام علم غیب ندارد. بحث در مثل افلاطونیه بود و اینكه مسئله‌ای است كه برمی‌گردد به سلسله علّی از علم عنایی یعنی اصل و حقیقت این پدیده و تفكر مثل افلاطونی كه از او تعبیر به مثل الهی هم در بعضی از تعابیر شده این به علم عنایی برمی‌گردد كه علم عنایی در ذات الهی قبل از تكون عالم خلق این به چه چیزی تعلق گرفته و این وجود علمی‌اشیاء در ذات الهی به چه نحو بوده است این به این برمی‌گردد آن شكی نیست كه بالاخره عالم كون و فساد این محتاج به بستر زمان است و زمان یكی از علل موثره در این تكون است همان طوری كه مكان نیز به همین كیفیت است و طبعا زمان حقیقت متدرج الحصول است و باید این حقیقت، حقیقتی باشد كه در آن انمحاء آن و تولد و تكون آن بعد باید باشد و از این انمحاء و تكون جدید تعبیر به فساد آورده می‌شود كه تعبیر به فساد البته تعبیر صحیحی نیست و راجع به این مسئله ان‌شاءالله عرایضی هست گرچه مطالبی را كه در باب حركت جوهری عرض كردیم و اختلاف این مبنا با آن چه كه مورد نظر هست در این درك صحیح این فصل بسیار موثر خواهد بود یعنی كیفیت ارتباط ربط بین حادث و قدیم در قضایا و در پدیده‌ها و همین طور در درك صحیح از حركت جوهریه و همین طور در اشكالی كه بر حركت جوهریه است بر مبنایی كه عرض شد این مسائل ما را بسیار كمك خواهد كرد تا این كه ببینیم آیا آن چه را كه این بزرگان به عنوان مثل الهی در علم عنایی حق مطرح كرده‌اند آیا به همین كیفیت است یا این كه صورت دیگری دارد و شكل دیگری دارد.

 تلمیذ: اگر ولی تأدباً اشتباه كند تمیز ولی از غیر ولی برای شخصی كه جاهل به ولایت است چگونه است؟

 استاد: آن كسی كه ولی است اگر در یك جا اشتباه بكند صد جای دیگر درست می‌كند و برای آن كسی كه بخواهد به حق برود آن خودش آن چه را كه در جای خودش باید مطلب به او برسد خواهد رساند این جا دیگر اشتباه نمی‌كند و در ضمن می‌آید برای این كه چه خود او نسبت به راهش دچار تزلزل نشود یا نسبت به او نه ولی نسبت به اطرافیان و اجتماع دچار مفاسدی نشود در بعضی جاها اشتباه هم می‌كند ولی برای كسی كه آن می‌خواهد به دنبال مطلب و به دنبال حق برود و همچنین در عرضه شخصیتی خودش به عنوان فردی كه اطلاعی مافوق اطلاع سایرین دارد نه ممكن است مطالبی را بیان كند این طور نباشد كه همیشه در مقام خفا باشد آن دیگر تشخیصش با خودش است كه در كجا اشتباه كند و در كجا به همان باطن و واقع خودش عمل كند ما نمی‌دانیم چون ملاك در دست ما نیست كه بفهمیم كه این الان در این جا تعمداً این اشتباه را كرده یا نه آن چه را كه با ملاك در دست ما هست آن ملاكاتی است بیان كردند هر شخصی یا اتصال قلب باید باشد یكی از ملاكها یا اطلاع بر مسائل علمی باید باشد به حقیقت خودش و واقعیت و رعایت موازین شرع باید باشد در رفتارها و در فراز و نشیب‌ها مثلا فرض بكنید كه یكی از مواردی كه همه می‌دانند كه چه مطالبی قبلا صحبت می‌شد راجع به افراد و چه مسائلی مطرح می‌شد و چه قضایایی نسبت داده می‌شود كه فلانی كیست چطور است اتصال دارد از عالم غیب خبر دارد عارف كذا و كذا است ولی در قضایا و مسائلی كه اتفاق افتاد همه دیدند كه مسائل نفسانی عمل شد یعنی روشن تر از این دیگر چیزی نبود یعنی اگر این را ما نفهمیم اصلًا به طور كلی باب بسته یعنی برای بنده بعد از ٥٤ سال اگر این قضیه بگویم كه نه شما نفهمیدید پس اگر من نفهمم یعنی هیچ كس نمی‌فهمد

 تلمیذ: مسائل نفسانی جداست از معاملات شرعی؟

 استاد: بله

 تلمیذ: چون بحث ولایت مافوق شرع است دیگر با ملاك شرعی كه نمی‌شود ولایت را فهمید

 استاد: نه حقیقت ورود ملاكات شرع در نفس آن شخص و شرع هم كه شرع ظاهر نیست شرع منظور اتصال نفس و سرّ و ذات با ملاكات واقعیه كه بر اساس آن اتصال اعمال ظاهریه و افعال ظاهریه نشأت پیدا می‌كند و وقتی كه شما فرض كنید با این نشستید و حالات و رفتار خودش را در موارد مختلف متفاوت دیدید در آن جایی كه یك قضیه خوشایند پیدا می‌شود لبخند تا بناگوش می‌آید و شروع به تواضع می‌كند و صحبت و ما نیستیم و ولی وقتی كه در آن جایی كه خلاف می‌آید چنان تغیر پیدا می‌كند این ابرو كه اصلا یك وضعیت خاص تشكیل می‌دهد كه جنابعالی دیگر نمی‌تواند حرف بزند نمی‌دانم تا این حرف بزند خفه شو و بروگمشو نصیبش بشود خب معلوم است كه كشك است یعنی بیخود است شما وقتی كه عمل امیرالمومنین را آمدی مقایسه كردی آمدی معاویه را دیدی حالا معاویه بگوید من ولی خدا هستم شما از كجا می‌فهمی‌شما می‌روید در دربارش چه می‌گوید جلوی چشم شما كه عرق كه نمی‌خورد نمی‌خورد، یزید می‌خورد ولی معاویه كه جلوی شما نمی‌خورد پشت سر می‌رود می‌خورد عمامه دارد بسیار خب ریشش هم تا این جا آمده در مسجد هم نماز هم می‌خواند یك ولاالضالینی می‌گوید كه شش تا مثل شما فرض كنید كه نمی‌تواند بگوید قشنگ نماز را با تمام اینها می‌خواند و بعد هم دست در جیبش می‌كند به فقرا انفاق می‌كند این چیزهایی كه انجام می‌دهد عجب آدم خوبی است می‌گویند معاویه فلان است ما كه چیزی ندیدیم والله حالا یزید نه آن یزید از آن اول معلوم بود كه میمون و سگ باز و اهل شطرنج و این چیزها بود ولی معاویه خیلی پدرسوخته و كلك و حقه باز بود عین منصور دوانیقی و مأمون و این مأمون خیلی آدم فریبكاری بوده اتفاقا آدم عالمی‌هم بوده مأمون فاضل بوده وقتی كه شما می‌روید این چیزها را می‌بینید این قضایا اتفاق می‌افتند یكدفعه شما با او می‌روید در جنگ تا می‌روی در جنگ ضعیف شد برداشت آب را بست تا می‌بندد سوال پیش می‌آید چرا بست، چرا مردم و حیوانها باید تشنه باشند اینجا با مبنای شرع نمی‌خورد كارها را نگاه می‌كنی می‌بینی نمی‌خورد آن جا دیگر اتاق جنگ است این جا دیگر روی تخت سلطنت و پادشاهی و بذل و بخشش و نماز و لاالضالین خواندن نیست این از این طرف نگاه می‌كنی از آن طرف می‌بینی امیرالمومنین دستور می‌دهد بروند باز كنند وقتی باز می‌كنند می‌گوید نه اینها باید مثل ما استفاده كنند هان یكدفعه می‌بینی این آن مروت و مردانگی و عدالت رفته به جانش به او نرفته آن تظاهر بود عمروعاص موقعی كه می‌خواهد بزند این جریان عمروعاص را خیلی باید رویش فكر كنید من این را می‌آورم در این جلد سوم از مواردی كه راجع به تشخیص ملاكات است یكی این جریان این را بروید باید روی این قضیه خلاصه فكر كرد این جریان عمروعاص یك جریان عادی نیست جریانی است كه آدم را به خیلی از جاها می‌تواند برساند یعنی این قضیه عمروعاص قضیه‌ای است كه امیرالمومنین با زدن یك شمشیر جنگ صفین را تمام می‌كرد این نمی‌كند این كار را انجام نمی‌دهد و با این انجام ندادن جنگ را بر علیه خودش تمام می‌كند با این ضربه نزدن این جا می‌فهمیم نه این قضیه از قضیه بستن آب مهمتر است در قضیه بستن آب حالا می‌شد این بجنگد آن بجنگد یك جوری مسئله را ولی این دیگر یك مسئله ای است كه این را دیگر نمی‌شود كاری كرد این جا اگر شما این را از امیرالمومنین دیدی باید پشت سر او راه بیافتی وقتی آمد در خمیه هان یا علی این چه بود آدم رند این جا یقه را می‌گیرد یقه امیرالمومنین را باید این جا گرفت آن آدم رند آن آدم كیس یا علی این قضیه چه بود باید برای ما روشن كنی ما دیدیم خلاصه خب آن هم مثل معاویه ریش داشت آن عمروعاص چرا فلانت را درآوردی نشان دادی بابا خب آخر مگر تو نمی‌گویی من عمروعاص از اولیای خدا هستم مگر نمی‌گویی به مردم داری می‌گویی دیگر به مردم من كیم من فلانم من پیغمبر را درك كردم من جزو اصحاب بودم پس چرا شلوارت را كشیدی پایین تمام شد خداحافظ شما تو دیگر ولی خدا نیستی تو یك آدم درست و حسابی دیگر نیستی حالا می‌آید سراغ امیرالمومنین كه این قضیه چه بوده این جا می‌رسد و امیرالمومنین اگر بگوید كه نه اهلش هستی می‌آید بیان می‌كند می‌گوید بابا تمام این جنگها همه برای رسیدن به آن است

 تلمیذ: برای ما كه دوریم این را می‌شود از دور تاریخ را بررسی كنیم و آن افرادی كه در محضر مولا امیرالمؤمنین بودند طبق فرمایش جنابعالی باید یك چند سال بی‌طرفانه نگاه به قضایا می‌كردند بعد ولایت حضرت را می‌پذیرفتند

 استاد: نه چند سال نمی‌خواهد آقا یك هفته با امیرالمومنین بودن می‌رساند یك هفته چند سال یك ساعت شما یك ساعت با امیرالمومنین بنشین بیطرف آنی كه باید بیاندازد می‌اندازد بله یك ساعت بیطرف نیم ساعت ماهها نمی‌خواهد از هر اشاره ابرویش یك علامت به انسان می‌رساند از هر خنده‌اش یك نشان به انسان یاد می‌دهد از هر كلامش از هر خطورش از هر حركتش از هر در زدنش از هر آوردنش اولیاء خدا نیاز ندارند این كه می‌گویند افراد باید بنشینند مدتها این برای ماها و عوام و فلان است و الا اگر بلند شود انسان برود و پیش امام علیه السلام بنشیند آخر ما داریم امام را با خودمان مقایسه می‌كنیم بابا امام ولی است ولی مسلط بر نفوس است، ولی مسلط بر ضمائر است، ولی مشرف بر حقایق و بواطن است، امام صادق مشرف است، امام صادق تمام زوایای مخاطب در دست او است وقتی احساس بكند بر این كه او دنبال مطلب است آن طرف از هزار تا شق القمر برایش با همان یك نگاه بالاتر است قضیه مسئله امام این كه می‌گویند بلند شویم بگردیم بخاطر ضیق خناق است كه می‌گویند بروید بگردید به خاطر این كه هر كسی فردا نیاید بگوید كه بند هم یك نظر انداختم نمی‌دانم من هم این كار را می‌كنم این همه شعبده باز و حقه باز و منافق و این حرفها وجود دارد دیگر این همه وجود دارد البته بنده بیش از این نمی‌گویم كه ما بعد از مرحوم آقا چه دیدیم این حرفها برای این زدم آن افراد غریبه‌ای كه می‌گفتند كه ما بر نفوس اطلاع داریم ما بر ضمائر اطلاع داریم ما بر مسائل اطلاع داریم و با این حرفهای خودشان فریفتند و گول زدند و به انحراف كشاندند چطور نفهمیدند آن وقتی كه دارند از ایشان آتو می‌گیرند بفهمند چرا نفهمیدند چطور نفهمیدند كه آن چیزهایی كه الان قایم شده و دارد از اینها آتو می‌گیرد و مسائل را چطور آنها را نفهمیدند هان به گفتن كه نیست فرض كنید كه آدم یك چیزی بگوید كه ما اشراف بر نفوس داریم شما كه اشراف بر نفوس داری چطور غرض آن میزبانت را نفهمیدی چطور نفهمیدی دارند چه دامهایی می‌اندازند برای این كه افراد را به جاهای دیگر بكشانند مگر نمی‌گویی ما مگر ما مدعی نیستیم من به یكی از این افراد كه همین مطالب را می‌گفت دید جلوی ما كه دیگر نمی‌تواند ما كه دیگر جزو قضیه هستیم، گفتم مگر شما مشرف نیستی گفت آره گفتم من چه نیتی كردم من یك نیتی كردم هر چه چرتكه انداخت این چه حرفی است داری می‌زنی آقا چه مسائلی داری می‌گویی هر چیزی یك حسابی دیگر آخر آدم امروز توانستیم دو نفر را بفریبیم فردا این فریب را رو می‌شود فردا این حیله ما رو می‌شود برای فردا چه فكری كردی

 تلمیذ: فی الجمله .. مثلًا در مقام تلویح باسم بعضی وقتها این حال برای ما به دست می‌آید

 استاد: عمه بنده هم همین طور است یك شب خواب می‌بیند فردا چه كسی است كه نبیند فی الجمله پیدا می‌شود خب بله فی الجمله ولی حالا یك وقتی فرض كنید كه در صد تا مورد دو تا مورد است یك وقتی می‌بینی در صد تا مورد دو تا مورد این طرفی است ٩٨ تای آن چرت است پنجاه تا شصت تایش چرت است بله شما یك وقتی یك خوابی می‌بینی بله برای من هم گاهی اوقات فرض بكنید كه از این تصورات و تخیلات و از این حرفها پیدا می‌شود برای شما هم پیدا می‌شود برای هر كسی خلاصه این مسئله هست این غیر از این است كه فرض بكنید كه انسان در ارتباط با ولی الهی ببیند نه این طرف این است این این كاره است وقتی كه فهمید این كاره است حالا در یك جایی یكدفعه اشتباه كرد این دیگر نمی‌آید اساس را از بین ببرد می‌گوید به جهتی بوده یك علتی داشته خود آدم می‌فهمد و رد می‌كند و رد می‌شود والا اگر آدم یك اشتباه یك درست یك اشتباه من هم خودم همین هستم دیگر یك اشتباه یك درست دو تا اشتباه یكی درست سه تا اشتباه یكی درست خب اینها كه الی ما شاءالله ما در عمرمان دیدیم نه ادعای ولایتی كردند بیچاره‌ها نه چیز بنده كسی را می‌شناختم كه در همین جا شما هم می‌شناختید به رحمت خدا هم رفته خب هر استخاره‌ای كه می‌كرد می‌گفت خود بنده در مجالسی حضور داشتم افرادی می‌آمدند از سیر تا پیاز آن مورد را می‌گفتند یك موردش هم من نشسته بودم یك شب جمعه‌ای بود دو سه نفری بودند خیلی با آنها چیز نداشت یك جوانی آمد گفت كه من یك دختری را می‌خواهم اتفاقا پدر و مادرم هم مخالفند می‌خواهم ببینم می توانیم انجام بدهیم یا نه این یك كاغذ درآورد یك اعدادی را شروع كرد به نوشتن یك دو سه دقیقه طول كشید حالا می‌گوید ولی خدا چیست بدهید من یك دو سه دقیقه طول كشید یك چیزهایی نوشت گفت موردی كه شما می‌خواهید بروید چشمش این جوری است یك سیاهی در سفیدی سمت چپش هست یكدفعه آن جوان دهانش باز ماند خب این در كجای این كاغذ این آمده مگر این آیینه است كه این چشم دختر را در فلان شهر نشان بدهد و این طور است و یك عیب دیگری دارد و در ضمن بدان كه الان كلیه سمت چپ او ناراحت است فورا به دكتر مراجعه بكن و این برای تو خوب است بعد از یك ماه دیگر یك قضیه پیش می‌آید بین فامیل او و بین فامیل تو این نغار برطرف می‌شود و این وصلت انجام می‌شود غصه نخور خب همین طور شد شما از یك ولی خدا دیگر چه می‌خواهید بالاتر از این چه می‌خواهید بیچاره نه می‌گفت من ولی خدا هستم نه هیچی دیگر هیچی نمی‌گفت حتی راجع به بنده هم گفت، خوب است؟ من دیگر توضیح نمی‌دهم ولی وقتی كه همین شخص را من وقتی كه ملاحظه می‌كنم می‌بینیم كه در آن جایی كه باید تسلیم تقدیر خدا باشد آن جا به یك جور دیگر عمل می‌كند تمام شد این آدم خوب و صالح است ولی آن یك مسائل دیگر است حالا آدم می‌آید مرحوم آقا مشاهده می‌كند و چه می‌گوید؟ می‌گوید این ولی است این كه می‌گویم ملاكات شرع در نفسش این حك شده باشد و اتحاد به نحو وحدت و عینیت پیدا كرده باشد آن خودش را نشان میدهد آن نیازی به این مسائل ندارد برخوردها و جهت گیریها، یك ملاك شرع من به شما بگویم و آن اینكه اگر كسی در حال خطبه كردن زنی می‌باشد كراهت دارد انسان آن دختر را خواستگاری كند و وارد این خطبه شود، در حالیكه وقتی دارم با چشمم دارم می‌بینم یك همچنین قضیه انجام گرفته چه بگویم تمام شد این چیزی است كه در توضیح المسائل این را نوشتنه‌اند دیگر كه وقتی پسری فرض كنید كه یك موردی را می‌خواهد و صحبت هم شده و هر دو طرف بر این مسئله متمكن شدند یعنی قرار گرفته‌اند یك شخصی بلند شود بیاید بگوید نه آقا آن دختر را برای پسر من انتخاب كنید معلوم است بابا این دكان و دستگاه است این كه دیگر نیازی رمل و اسطرلاب انداختن ندارد ولی در یك جای دیگر همین ولی الهی كه می‌بینید برای فرزند خودش آن چنان عمل می‌كند كه انسان می‌گوید این اصلا قصد دشمنی با فرزندش را دارد والا این جوری عمل نمی‌كرد یعنی به نحوی برخورد عادلانه و از روی واقع و حق است كه اصلا به ذهن انسان خطور نمی‌كند كه می‌خواهد جانب بگیرد و فقط رعایت مصلحت و مشیت الهی را دارد در این جا در نظر دارد برای خودش قرار می‌دهد آدم یونجه نخورده می‌فهمد آن چه كه برای ما ارزش داشت حالات مرحوم آقا رضوان الله علیه اخبار از غیب و اینها نبود اخبار از غیب را از دیگران هم شنیدم اینها خیلی از افراد هستند آن چرا كه برای ما مهم است تست كردن ایشان در این موارد بود كه ما می‌دیدیم كه این نفس نفسی است كه با عالم ملاكات وحدت پیدا كرده مخلَص شده نه مخلِص متواضع نیست حقیقت او حقیقت صدق شده این برای ما ارزش داشت ولی با غیر از اینها نه چیز نداشت.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 یكدفعه یك جایی بودیم دیدم كه یك برنامه‌ای هست یك بنده خدایی را نشان می‌دهند و دكور مرتب كرده این طرفش یك كامپیوتر و حالا دیگر بغل كامپیوتر بودن شده پُز و لابد یك پرچم آن طرف از این چیزها دیگر از این مسائل كه خودتان هم بهتر می‌دانید آن وقت در كنار این قضیه یك صحبت‌هایی هم مطرح می‌شود در كنار این حواشی و بلكه متون یك حواشی مطرح می‌شود اینها متن است خب هر چه بزرگتر هم باشد این كامپیوترها بزرگ قشنگ این قدری یك میز و حاج آقا هم وسط و این طرف هم مسائل دیگر و بعد آن وقت حالا بیاییم ببینیم كه چه مسائلی می‌خواهد گفته بشود داشتم نگاه می‌كردم دیدم ایشان دعوت می‌فرمایند به عدالت و به امنیت به امنیت و عدالت و اعتدال و حفظ حقوق دیگران و یادم افتاد یك قضیه ای از همین بنده خدا كه یكروز می‌خواستیم برویم جایی رفتیم كه سوار طیاره بشویم آمدند گفتند كه آقا باطل شده ما رفتیم یك گوشه ایستادیم دیگر شلوغ شد این باطل شدن كه یك اصل اولی است حالا اگر راه بیافتد یك مطلبی باطل شدن كه مهم نیست بعد در این موقع گفتند كه یك طیاره دیگر یك چندتایی جا دارد كه ببرد چند نفری جا دارد طبعا افراد بایستند طبق همان صف و نوبتی كه دادند حق تقدم با آنها است دیگر هر كسی زودتر آمده ما هم كه همیشه آخر همه می‌آییم گفتیم كه به ما اصلًا برویم بنشینیم برای خودمان ما نفرهای آخر بودیم ما هم كنار ایستاده بودیم قاعده‌اش هم همین است بالاخره باید طبق نوبت باشد البته اینجا باید پیرمردها رعایت بشوند دیگر سر و صدا شد یكی می‌گفت من فردا باید بروم خارج از كشور نمی‌دانم باید چی بكنم باید بروم و یكی می‌گفت مریض دارم و علل و آلام و محاذیر شروع شد هر كسی محاذیر برای خودش آورد و یكی می‌گفت یكی گفت نمی‌دانم عیالم چه می‌شود و خیلی‌ها عیالاتشان به مشكل می‌افتد آن را بایستی چه كار كرد خلاصه هر كسی چیزی می‌گفت یك پیرمردی بنده خدا از عقب آمد جلو گفت آقا من پدر شهیدم پدر شهید هستم آن گفت آقا پدر شهید هستی روی چشم ما ولی خب این بالاخره روی حساب و كتاب است روی چشممان بنده خدا شخص مؤدبی بود ما برای خودمان هم برنامه ای داریم طبق اولویت باید باشد خلاصه در همین جا یكدفعه دیدم همین آقا كه كامپیوتر این قدری كنار و تشكیلات هم این طرف و دعوت به عدالت و انصاف می‌فرمودند ایشان جزو اواخر كسانی بود كه آمده بود مثل ما تقریبا بالاخره خب ما آقایان همیشه آخر هستیم اول برای مردم است مردم عوام اینها ولی بنده و امثال بنده همیشه آخر باید بیاییم یك مقداری هم مردم را معطل كنیم اینها جزء شعائر است دیگر این آقا می‌خواست شعائر را حفظ كند آخر سر برود ولی خب این بلیطش را حالا یك بنده خدای دیگری گرفته بود از همین افراد معروف و مشهور هستند این بلیط را او گرفته بود آمده بود جلوی جمعیت می‌گفت آقا این بلیط من از فلان جا صادر شده است گفت آقا از هر جا كه صادر شده است بایستی كه نظام را رعایت كنی از نظر ما فرق نمی‌كند از نظر ما همه باید سوار شوند و ایشان رها نمی‌كرد ایشان چند دقیقه همین طور با آنها بحث می‌كرد كه باید مرا در اولویت بگذارید چون بلیط من توسط فلان شخص صادر شده است نگاهش می‌كردم این آقا را كه داشت مردم را امر به عدالت می‌كرد گفتم با خودم الان آنهایی كه این را دیدند یعنی چند دقیقه هم ایستاد دیگر نه این كه بگوید و برود چند دقیقه هم ایستاد حدود پنج و شش دقیقه ول هم نمی‌كرد به او می‌گفت: عزیز من این بلیط شما مثل سایر افراد دیگر حالا این منبعش و مبدأش از هر جا بوده برای ما فرق نمی‌كند خب راست می‌گوید در این موقع چشمش افتاد به من دید من كنار ایستادم گفت كه آقا حضرتعالی تشریف بیاورید ببینم گفتم آقاجان اگر قرار به عدالت هست من نفرهای آخر هستم و هیچ عجله‌ای هم در رفتن ندارم نه خارج از كشور می‌خواهم بروم و نه عیالم منتظر است آخر صف هستم همه را كه دادی نوبت ما هم اینجا ایستادم اتفاقا با دو ساعت تأخیر همه رفتند یعنی دو سه تا پرواز بود و اول نرفتم گفتم آقا انصاف نیست این همه ایستادند حالا من با خودم آن موقع فكر می‌كردم این افرادی كه این بنده خدا را دیدند كه این حرفها را زد تقریبا بیست سی نفر سی یا چهل نفر هم بودند دیگر یعنی حالا حداقل آن كسانی كه این با خودشان چه می‌گویند اگر یكی از اینها دیده آخر مردیكه ما كه تو را دیده‌ایم چطور آنجا دم از عدالت می‌زدی مرحوم آقا یك حرفی می‌زدند و این حرفشان خیلی عجیب بود می‌فرمودند مردم با عمل ما به سمت ما می‌آیند نه با حرف و با آن چرا كه از ما مشاهده می‌كنند و با حرف ما نمی‌آیند و آن چه كه باعث شد انبیاء و اولیاء موفق باشند در تبلیغشان همان عمل ایشان بوده كه برخاسته از آن صفای باطن بوده این كه الان دارد این گونه حرف می‌زند معلوم است كه آن كه در دلش است همه دكور است اگر واقعیت باشد واقعیت در این جا خودش را نشان می‌دهد حالا كه یك مشكلی پیش آمده نیست در قالب خبری نیست آن كه این در این جا است خودش را نشان می‌دهد آن كه در این جا است پا روی حق گذاشتن، ظاهر سازی كردن، توجیه به هر نحوی برای غلبه بر مطامع ایجاد كردن والّا تو كه نه می‌خواستی مثل بقیه كه می‌گویند ما بلیط خارجمان باطل می‌شود نمی‌دانم نه این جور بود حالا مخدره منتظر بود یك حرف دیگری بود حالا همه بیچاره‌ها منتظرند نه كسی نمی‌دانم رو به قبله بود و خیلی جاها انسان می‌تواند رعایت كند بنده در جاهای خیلی عدیده‌ای این مسئله كه چطور افراد اینها به هر كیفیتی در این گونه موارد آن واقعیات كه باید اینها را مد نظر قرار نمی‌دهند و پا روی حق می‌گذارند و در مقابلش هم دیدم كه چگونه بزرگان در بدترین موقع از دیدگاه ما و در حساس ترین موقع، این كه چیزی نیست این كه یك قضیه شهر به شهر رفتن است قضیه مسئله ای نیست چطور این ها در مواردی كه خطر برای اینها پیش آمده بود آن اصل را رها نكردند و از آن میزان تخطی نكردند چرا چون در همه اینها خدا را می‌بینند كسی كه در اینها خدا را ببیند خیالش راحت است همین طور می‌نشیند پایش را هم می‌اندازد روی آن پایش می‌اندازد همان خدا گفته كه باید در این جا و عدل را در پیش بگیرید خدا این را گفته من هم باید همین كار را بكنم هر چه می‌خواهد بشود بشود مرحوم پدر ما وقتی كه آن خطر چشم برایش پیش آمد در آن جا افراد دیگری حق تقدم داشتند ایشان به بنده فرمودند من آخر این افرادی كه آمدند بنده می‌روم برای معاینه اگر بخواهید كاری انجام بدهید كه من جلو بیافتم از همین جا برمی‌گردم این در حالی بود كه یك قدم راه رفتن برای ایشان خطر بود یك قدم یعنی یك قدم راه رفتن احتمال داشت كه آن سایر قسمت دوم بدن شبكیه آن هم كنده بشود و بیافتد و دیگر به طور كلی بستنش و لیزر كردنش ممتنع بشود همچنین خطری بود ولی می‌گوید من آخر مریضها باید بروم یعنی در همان نوبت در همان وضعیت خودش و وقتی كه دكتر آمد دید ایشان گفتند كه نوبت من كی است ایشان گفتند كه شما از همه آنهایی كه آمدند در این جا مقدم هستید به خاطر وضعیت خودتان اینجا دیگر او بود كه تعیین كرد نه ایشان حتی گفته بود شما باید همین الان بروید در اتاق عمل منتهی چون آزمایشات انجام نگرفته بود راجع به قلب و اینها فقط به خاطر این به تأخیر انداختند حتی به ایشان گفتند یك قدم از پله پایین رفتن برای شما ضرر دارد از همین جا باید گذاشت شما را در ویلچر و برد در اتاق این طور بود مسئله ببینید این را می‌گویند یك ولی الهی كی مسائل را از دیدگاه واقع می‌بیند ارتباط مسائل را به خدا می‌بیند فوقش هم می‌گوید اگر یك وقت كور شدم، شدم مگر قرار بر این است كه همیشه آدم بینا باشد یك قضیه دیگر هم همین رفیق شفیق ما كه چشم ایشان را عمل كرد همین به من یك جریان دیگری را گفت از یك فرد دیگری درست عكس این درست نقطه مقابل این آن وقت این فرد این دو قضیه را در كنار هم قرار می‌دهد و بعد چه می‌گوید این فرد به من می‌گوید اگر قرار است كسی در این دنیا پاسدار دین باشد پدر تو است مردم كاه چون من همه را دیدم چون با همه بودم و او یك فردی است كه همه افراد به او مراجعه می‌كردند و می‌كنند همه اشخاص از هر صنفی و از هر طبقه‌ای خب این قضیه این چیست این آن برخورد این به اصطلاح این برخورد و این قضیه و مسئله روشن می‌شود كه چه مقدار از مسائل به مسائل دكور برمی‌گردد و چه مقدار به حقیقت و واقعیت برمی‌گردد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

 بحث مثل افلاطونی یك بحث خیلی مهم و در عین حال پرمطلبی است و طبعا مواردی در نظر هم هست اگر بخواهیم من الان به نظرم آمد كه اگر اول این را شروع بكنیم بعد كه چون بی ارتباط نیست آن مطلب با این بحث ولی اگر بخواهیم این بحث را شروع كنیم احتمالا به تعطیلات كشیده می‌شود آخر سال و آن چه كه مورد نظر شما است انجام نمی‌شود گرچه بهتر این است كه بعد از این باشد پس بنابراین فعلا بایستی این را مطرح نكنیم.

 به نظرم اگر این را بعد از این شروع بكنیم بهتر است چون قضیه مثل افلاطونی برمی‌گردد به سلسله علل طولیه و اگر این باشد بهتر است بله خب حالا می‌خواهید همین این را فعلا مطرح می‌كنیم و ان‌شاءالله كه در ضمنش از آن مطالب هم عرض می‌كنیم.

## ورود به بحث

 بحثی كه راجع به مثل افلاطونیه مطرح شده از زمان سابق این مطلب بوده یعنی از خود زمان افلاطون و قبل از افلاطون كه سقراط ایشان پایه گذار مسائل اشراق بودند راجع به عالم مثل مطالبی دارد و این مسئله را ما باید توجه داشته باشیم كه مطالبی كه از حكمای یونان اینها به دست ما رسیده است این اسم یونانی یك قدری مسئله را برای ما مستغرب قرار داده و با یك دیدگاه نامناسبی ما به این مسائل نگاه می‌كنیم اگر این اسم و پسوند را شما از این عنوان بردارید حكمای قدیم بگویید ذهن خیلی استیحاشی از برخورد با این مطالب و این مسائل ندارد البته این یك مسئله‌ای است كه متأسفانه دامن جامعه علمی‌را گرفته است كه توجهش به مبانی توجه به ظاهر و اعتبارات است و همین مسئله است كه نمی‌گذارد ما رشد كنیم و فكرمان باز بشود و نسبت به مسائل دیدگاه بهتری داشته باشیم همین كه احساس بشود یك مطلبی از یك جایی كه به نظر قدری ناآشنا می‌آید رسیده است فورا در مقابل او ما می‌ایستیم و با یك دیده تحقیر به او می‌نگریم گرچه آن مسئله صحیح باشد و همین كه یك مطلبی از یك شخصیتی مورد قبول و مورد پذیرش است به دست می‌رسد در همان اول نفس در قبال آن مطلب تعظیم می‌كند و خاضع می‌شود در حالتی كه دو زار این مسائل ارزش ندارد تا وقتی كه یك شخص پست و مسئولیتی پیدا نكرده در خیابان راه برود مردم جواب سلام او را هم نمی‌دهند ولی همین كه یك موقعیتی پیدا می‌كند همین كه همه گوشها هیچی دماغ و دهانشان هم تبدیل به گوش می‌شود و پرده صماخ و آن اعصاب شنوایی و خیال این همان كسی است كه دیروز فرض كنید كه در خیابان راه می‌رفت و یك كت و یك شلوار پوشیده بود دیگر این كه دیگر و اصلا شما را نمی‌شناختی كه فرض كنید كه این چند سانت قدش است و وضعیت او چطور است حال چه شده كه باید همه در مقابلش خاضع بشوند و كسی نباید صحبت بكند اما اگر یك مسئله ای از یك شخص دیگری بخواهد بشود نسبت به او موضع می‌گیرند و نسبت به او اگر یك شخص عادی باشد كلاهی باشد یا این كه فرض بكنید كه طلبه ای باشد كه شخص معروفی نباشد دیدگاه از اول یك دیدگاه بی اعتنا گونه است نسبت به مسئله و این صحیح نیست این طرز تفكر و این بینش و این دیدگاه دیدگاه یك فرد علمی‌نیست

مرد آن است که گیرد اندر گوش‌ \*\*\* بر نوشته است پند بر دیوار

 بسیاری از مطالبی را كه انسان می‌تواند استفاده كند مطالبی است كه دیگران گفته اند و افراد دیگر رسیده‌اند من یك كتاب روانكاوی بود از یك روانكاوی كه فعلا هم حیات دارد و یهودی است و بسیار فرد معتقدی است و در اتریش است من یك وقتی این را مطالعه می‌كردم و یك مطالبی هم نوشته بودم و الان نمی‌دانم كه آن كتاب كجاست قرار بود روی آن به اصطلاح بررسی بشود و اصلًا به طور كلی یك تطبیقی بین روانكاوی اسلامی و روانكاوی غربی ما انجام بدهیم یعنی با آن تمهیدات ولی دیگر آن مسئله عقیم ماند من وقتی كه این كتاب را مطالعه می‌كردم می‌دیدم عجیب بسیاری از دیدگاههایی كه این نسبت به اتصال انسان با مبدأ مطرح می‌كند چیزهای است كه ما به او اعتقاد داریم چیزهایی كه خود ما اعتقاد داریم حالا یك فرد یهودی است حالا تا می‌گوییم یهودی یعنی تمام شد دنیا دیگر به آخر رسید، نه یهودی ممكن است كه یك مطالبی را بگوید كه مطابق با حق باشد، یك نصرانی ممكن است مطالبی را بگوید كه مطابق با حق باشد یك بودیسم ممكن است یك مطالبی را بگوید كه مطابق با واقع باشد همه اینها انسانند همه اینها بندگانند و همه اینها نفس دارند و همه اینها به مقدار صفا و خلوصشان می‌توانند كسب فیض كنند و كسب فیض فقط اختصاص به بنده و امثال بنده ندارد نخیر همه افراد هستند كه اینها به مقتضای خودشان و مقتضای نفس خودشان و میزان اتصال خودشان و میزان استضعاف خودشان می‌توانند به بعضی از مطالب و مبانی برسند و در خیلی از این مواردی بود كه من همین طور حواشی یادداشت می‌كردم می‌دیدم كه مسئله مطلب غلطی نیست ولیكن مطلب ما فوقی وجود دارد و آنها را به اصطلاح می‌بایستی كه باید مورد توجه قرار بدهیم خب این دیدگاه اگر در ما پرورش پیدا بكند چقدر قضاوتهای ما عوض می‌شود چقدر مسائل فرق خواهد كرد چقدر به پدیده ها و حوادث به دیده دیگری نگاه می‌كنیم دیدگان ما چقدر باز خواهد شد نفس ما چقدر سعه پیدا خواهد كرد و در ارتباط با افراد و اشخاص دیگر خودمحور نخواهیم بود خود محوری را كنار خواهیم گذاشت و باب حقایق را برای همه باز خواهیم كرد و خود را جزئی از این دریای متلائم خلائق كه برای هر كدام از اینها نصیب خاص مفروضی وجود دارد می‌بینیم نه حاكم و مقدِّر و مشرف بر این دریا در حالتی كه خودمان قطره‌ای بیش نیستیم تازه اگر آن قطره باشیم این به اصطلاح مسائل لذا ما در مطالب فلاسفه و حكمای یونان ما به مطالبی برخورد می‌كنیم كه این مسائل مسائلی است كه حاكی از كیفیت اتصال نفس آنها با عالم غیب است و به واسطه آن اتصال است مگر این حكمای یونان در سلسله تاریخ و بستر خلقت آدمیان نبودند مگر اینها در همان زمانهایی نبودند كه پیغمبران هم بودند مگر اینها در زمانهای لقمان و امثال لقمان و موسی و عیسی و فرض كنید كه ادریس و اینها نبودند مگر آنها انبیاء نبودند خب اینها هم افرادی بودند كه متصل بودند و دارای عقل و ارتباط و حال بودند اینها هم اهل مراقبه بودند اینها هم اهل سلوك بودند و به میزان سلوكشان و صفای خاطرشان اینها مطالب را ادراك می‌كردند همین كه اسم حكمای یونان می‌آید یكدفعه می‌گویند آقا این حرفها چیست ما نمی‌گوییم همه این مطالب صد درصد درست است ولی چه كسی همه مطالبش صد درصد درست است شما بیایید بگویید كدام فقیهی همه مطالبش صد در صد درست است آن فقیهی كه صبح یك فتوا می‌دهد غروب فتوایش را عوض می‌كند همه مطالبش درست است آن مفسری كه امروز یك تفسیر می‌كند فردا تفسیرش را تغییر می‌دهد همه مطالبش درست است خب یا این است یا آن است دیگر این كه معنی ندارد چطور شد فقط این چوب و چماق تكفیر باید بر سر حكمای یونان بخورد اینها مطالبشان مطالب خلاف است مطالب از یونان نه مطالب همین الان چرا یونان فرض می‌كنید كه همین الان در روز شنبه نمی‌دانم چندم ربیع است جمادی است نمی‌دانم جمادی است در روز شنبه ١٤٣١ در جمادی فرض كنید كه یك شخصی به نام افلاطون هست و می‌گوید كه آقا نظر من این است خب شما چه می‌گویید بنده هم اهل یونان هستم آن آقا می‌گوید و نه اهل غیریونان من اهل همین قم و مدرسه فیضیه و همین جا هست بسیار خب حالا یا حرفت درست است یا غلط است دیگر حالا اگر یك فقیهی فرض بكنید كه در زمان برگردد به عقب و زمان یونان برسد شما نسبت به او چه نظر می‌دهید همین مطالب را و همین كتابها را فقط یك زمان در این جا برداشته شده این جا است كه خیلی از مبانی عوض می‌شود خیلی از مطالب تغییر پیدا می‌كند و آن پرده تحجری كه دیدگان ما را گرفته است در زمان در این جا آمده فاصله شده آن زمان كنار می‌رود و خود اصل و واقع مطلب و حقیقت قضیه و لب مسئله آن برای انسان حاصل می‌شود و دیدگاه انسان را نسبت به واقعیت روشن می‌كند و نفس انسان را پذیرای برای همه نوع مقابله با حقایق می‌كند

 آن چه كه مهم است نفس است نفس باید در این مسئله به یك مقام امن و اطمینانی بخواهد برسد مهم این است حالا این مطلب یا درست است یا غلط است این یك مسئله‌ای است كه جایگاه خودش را دارد یكی می‌آید اثبات می‌كند یكی می‌آید نفی می‌كند آن چه كه برای ما از برخورد با این مطالب باید به دست بیاید آن عبارت است از آن تأثیری كه ابتداً این قضایا باید روی نفس ما داشته باشد یعنی این مسائل به عنوان یك مسئله فلسفی باید باعث بشود كه نفس ما به نحوی متحول و متغیر بشود كه نسبت به تاریخ ما بتوانیم یك قضاوت بی‌طرفانه بكنیم نسبت به اجتماع قضاوت بی‌طرفانه داشته باشیم نسبت به مسائل سیاسی باید قضاوت بی طرفانه‌ای باید داشته باشیم نسبت به مسائل فقه و اجتهادی باید قضاوت بیطرفانه داشته باشیم نسبت به هر كسی قضاوت باید بیطرفانه باشد من وقتی كه این كتاب رساله صلاه جمعه مرحوم آقا را شروع كردم آن چه فقط در نظر من بود امام صادق بود و بس والله العظیم قسم می‌خورم والله العظیم به نفس مبارك امام صادق علیه السلام قسم می‌خورم كه وقتی من این كتاب را باز كردم فقط و فقط امام صادق بود و هیچ چیز دیگر نبود با این دیدگاه شروع كردم و بعد به یك جاهایی رسیدم كه رفقا به من اعتراض می‌كردند كه آقا شما خیلی دیگر حالا آنها این حرف را نمی‌زدند ولی زبان حالشان خیلی داری جسارت می‌ورزی در ارائه مسئله و مقابله با مطلب آیا این عبارتهایی كه شما این جا نوشتید بیاورید الان رفقایی كه حتی به من اعتراض می‌كردند این جا حضور دارند كه آقا عین این عبارتها را بیاورید گفتم ما در مطالب با كسی تعارف نداریم فقط آن كه مقابل ما است امام صادق است والسلام ما باید به او نگاه كنیم و همه ما پدر ما ما را به این سمت دعوت كرد و من این حالت خودم را و مواجهه خودم را لذا شما می‌بینید در قضایا و حوادث و پدیده‌هایی كه اتفاق می‌افتد شما می‌بینید من هیچ وقت تا آن جایی كه خدا توفیق داده باشد لاأبرءُ نفسی نه آن را نمی‌توانم بگویم كه در بعضی از موارد پای نفس در كار نبوده تا آن جایی كه توفیق از طرف او بوده تا آن جایی كه توفیق از طرف او بوده شما مشاهده كردید كه این طور نبوده كه ملاحظاتی در كار باشد ملاحظات به اصطلاح دنیوی اگر ملاحظه‌ای بوده در راستای همان تحصیل رضای او باید انجام بشود نه ملاحظات دنیوی و مصالح دنیوی و این حالت را بنده از كیفیت ارتباط و روش سلوكی مرحوم والد نسبت به خودم می‌دانم اگر كسی نمی‌داند بنده می‌دانم كه ایشان من را به این نحوه می‌كشاندند و دعوت می‌كردند و راهنمایی یك مقاله ایشان می‌نوشتند بعد به من می‌گفتند كه من در این مقاله برو ببینی كجای این مقاله اشتباه كردم بقیه می‌گفتند خواهش می‌كنیم، این حرفها چیست شما بزرگتر از این هستید ولی من نه من می‌گفتم كه شاید یك اشتباه كردند بلند می‌شدم می‌رفتم مقاله را نگاه می‌كردم و آن اشتباه را به دست می‌آوردم و ایشان تصحیح می‌كردند در مباحثاتمان وقتی كه ما با ایشان به اصطلاح بحث و این چیزها داشتیم كاملا راه را برای یك بحث آزاد ایشان برای ما باز نگه می‌داشتند بله در یك جا بود ایشان می‌گفتند در اینجا دیگر عقلت نمی‌رسد چرا این جا مسئله این است مواردی اتفاق می‌افتاد كه ما به یك مطلب می‌رسیدم البته مسائل اجتماعی و سیاسی در طرح مسائل سیاسی به یك جا می‌رسیدیم ایشان می‌فرمودند گرچه شما این را می‌گویی ولی این گونه عمل كن یعنی دیگر مسئله تمام است این جا دیگر مطلب ماوراء بحث هست لذا اگر غیر مرحوم پدرمان بود می‌گفتم برو پی كارت ولی به ایشان می‌گفتم چشم ولی قبل از این كه به این حدّ برسیم نه كاملًا مسئله آزاد و در برخی از موارد ایشان اعتقاد و نظر فقهیشان برمی‌گشت من الان برای اولین بار است كه می‌گویم برای شما گاهی اوقات برمی‌گشت خب چرا یك مرتبه ایشان به یك نفر گفته بودند این مسئله را گفته بودند من از او شنیدم در حالتی كه اصلًا برای من مسئله‌ای نبود ما هم مثل سایر افراد حالا او خیال می‌كرد كه من امام پانزدهم هستم آن یارو خیال می‌كرد می‌گفت من از پدر شما راجع به شما شنیدم خب شنیدی حالا من نه یك نفر دیگر شنیدم شما چیز مهمی‌نشنیدی گفت من از پدر شما شنیدم كه راجع به شما گفتند چه اشكال دارد كه بعضی از بچه‌ها از پدر بهتر بفهمند من گفتم نخیر آقا بنده خاك طویله پدرم هم نمی‌شوم بیخود شما این را برای ما به حساب نگذار آن چه را كه می‌فهمم از ایشان می‌فهمیدم و این مسئله تواضع نیست چون در من تواضع نیست تواضعی كه جنبه نفاق دارد و مردم می‌كنند نه تواضع خوب است ولیكن نه این كه از آن جنبه حقیقی خودش خارج شود و تبدیل شود به جنبه نفاق تواضعی كه یك لبخندی بكنند وقتی كه یك حرف از آدم بشنوند همچنین اخم بكنند كه آدم دو متر پرت شود آن طرف نه آن تواضع نیست آن خیمه شب بازی است تئاتر است اسمش تواضع است من در این حرفها نیستم ولی مسئله این است كه این كلام ایشان یعنی آقا این فیض الهی جاری می‌شود حالا فرض كنید كه یا از دریچه او من به آن شخص گفتم از كجا این مطلبی كه به ذهن من رسیده از طرف خود ایشان نبوده این را شما از كجا می‌توانید بفهمید آن بزرگ كه نمی‌آید این گونه بگوید آنها بزرگند آنها عزیزند آنها متینند آنها كریمند آنها دارای رفعت هستند بلند نمی‌شوند شاید آن كه به نظر من و به فكر من رسیده آن انداخته در قلب من آن انداخته در فكر من منتها خودش را می‌كشد كنار كه عجب عجب شما یك مطلبی دارید دست شما درد نكند برای ما چیز می‌كنید آن كه زرنگ باشد می‌فهمد كه آن الان و من در این مسئله دلیل دارم كه در گاهی از اوقات می‌شد ما یك مسئله‌ای با ایشان بحث می‌كردیم وقتی كه به نقطه آخر می‌رسیدیم و صحبت نبود یك لبخند می‌زدند آن لبخند همه چیز را به ما می‌رساند همه چیز را به ما می‌گفت همه چیز را به ما می‌فهماند ما آن لبخند را كه می‌دیدیم می‌رفتیم پی كارمان بعد از یك مدت معنای آن لبخند را می‌فهمیدیم كه آن قضیه چیست

 تلمیذ: یعنی تعمداً اولیاء خدا اشتباه می‌كنند؟

 استاد: اشتباه نه یعنی در مقام نفس و در مقام ظهور نمی‌خواهند آن حقیقت را بیاورند به خاطر ادب است كه اشتباه با امام نگیرند. یك وقت مردم نیایند و خیال كنند كه امام اشتباه نمی‌كند امام عصمت دارد و باید این عصمت حفظ بشود او وظیفه‌اش است فرض كنید كه امیرالمومنین تأدباً بیاید به من امیرالمومنین نگویید حق ندارد لقب امیرالمومنین باید باشد و خود امام زمان هم نمی‌تواند به خودش امیرالمومنین بگوید امام زمان به ما می‌فرماید باید به جدّم این لقب گفته بشود و روی این حساب تكلیف الهی است و ائمه نمی‌توانند اشتباه كنند ائمه نمی‌توانند خلاف كنند وقتی كه امام صادق علیه‌السلام در آن مجلس كه نعمان بن ثابت ابوحنفیه این حضور داشت و آمدند با یك حالت گفتند كه چه مردم راجع به ما می‌گویند كه ما علم غیب می‌دانیم من الان كنیزم آمده این حرف من را عمل نكرده می‌خواهم تنبیهش كنم خودش مخفی كرده و دنبالش می‌گردم ولی پیدایش نمی‌كنم آن وقت مردم می‌گویند ما علم غیب داریم ما اطلاع داریم وقتی كه این حضرت گفت الان یك مسائلی است كه روی این روایت خیلی مانور می‌دهند یعنی یكی از مسائل این است ولی خب چرا ذیل روایت را نگاه نمی‌كنید وقتی كه رفتند بیرون مجلس تمام شد و منقضی شد دو سه نفر از اصحاب تا آن جایی كه در نظرم است یكی از آنها ظاهراً داوود رقّی بود كه رفتند و بعد از ده دقیقه برگشتند و رو كردند به حضرت گفتند یابن رسول الله ما كه می‌شناسیم آخر این چه حرفی بود شما زدید حضرت فرمودند این آیه را نخوانده اید وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ[[2]](#footnote-2) این همان خنده آقا است و این كل شیء احصیناه فی امام مبین همان لبخند است حضرت فرمودند فلانی در مجلس بود باید تقیه می‌كردم اگر حضرت بلند شوند بیایند و خلاصه غیر از آن چه كه هست یك چشمه دیگر نشان بدهند می‌دانند این مرتیكه بی دین لامذهب حرام زاده این چطور غلیان پیدا می‌كند آن احقادش و آن كینه‌هایی كه در دل دارد نسبت به امام و بلند می‌شود به سعایت كردن ولی هنگامیكه این جور گفتند طرف فكر می‌كند حضرت مثل خودمان است و از نظر اجتماعی و ارتباطات اجتماعی خیلی با ما فاصله ندارد و الا اگر این بگیرد بنشیند و پنجاه نفر هم گرفتند نشستند و حضرت بیاید یك چشمه دو چشمه سه چشمه یكی پس از دیگری هی بیاید نشان بدهد این بدبخت همان جا بلند می‌شود می‌رود پیش منصور به سعایت كردن و می‌گوید چه كار داری می‌كنی این دارد همه زندگی را می‌بینید و می‌داند در این دنیا چه خبر است این را قبول ندارد آن را قبول دارد، مرامش و مكتبش چیست؟ تمام اینها فقط به خاطر این كه آمد یك حرف یكخورده بالاتر زد یك دو نفر بیشتر به او توجه كردند نفس نفس است دیگر فرق نمی‌كند چه شما روی این نفس كلاه بگذارید چه روی این نفس عمامه بگذارید یكی است عمامه باعث تطهیر نمی‌شود والا عمر سعد هم عمامه داشت یزید كه آمد پسر پیغمبر را كشت ایشان عمامه داشت. ابن زیاد و شریح قاضی عمامه داشتند، كسروی‌ها و سید ضیاءالدین طباطبایی اینها عمامه داشتند، سید نصرالله تقوی سید حسن تقی زاده اینها عمامه داشتند دیگر اگر قرار باشد عمامه بیاید انسان را تطهیر بكند، انسان از فردا عمامه می‌گذارد و بعد هم یكراست می‌رود در بهشت، نه آقاجان عمامه این كار را نمی‌كند عمامه تازه وسیله است برای این كه آن چه كه در نفس است بتواند ظهور و بروز پیدا بكند

 امام صادق در آن جا با این عملشان تقیه كردند، تقیه یعنی انجام دادن یك فعلی برای حفظ و صیانت از مصالح اخروی با پوشش غیرواقعی و غیرحقیقی حضرت می‌فرمایند و كل شیء احصیناه فی امام مبین من از ملك و ملكوت تا روز قیامت خبر می‌دهم آن وقت نمی‌دانم كنیزم رفت پشت دیوار قایم شده این خنده دار نیست كه آقایان می‌گویند: امام علم غیب ندارد. بحث در مثل افلاطونیه بود و اینكه مسئله‌ای است كه برمی‌گردد به سلسله علّی از علم عنایی یعنی اصل و حقیقت این پدیده و تفكر مثل افلاطونی كه از او تعبیر به مثل الهی هم در بعضی از تعابیر شده این به علم عنایی برمی‌گردد كه علم عنایی در ذات الهی قبل از تكون عالم خلق این به چه چیزی تعلق گرفته و این وجود علمی‌اشیاء در ذات الهی به چه نحو بوده است این به این برمی‌گردد آن شكی نیست كه بالاخره عالم كون و فساد این محتاج به بستر زمان است و زمان یكی از علل موثره در این تكون است همان طوری كه مكان نیز به همین كیفیت است و طبعا زمان حقیقت متدرج الحصول است و باید این حقیقت، حقیقتی باشد كه در آن انمحاء آن و تولد و تكون آن بعد باید باشد و از این انمحاء و تكون جدید تعبیر به فساد آورده می‌شود كه تعبیر به فساد البته تعبیر صحیحی نیست و راجع به این مسئله ان‌شاءالله عرایضی هست گرچه مطالبی را كه در باب حركت جوهری عرض كردیم و اختلاف این مبنا با آن چه كه مورد نظر هست در این درك صحیح این فصل بسیار موثر خواهد بود یعنی كیفیت ارتباط ربط بین حادث و قدیم در قضایا و در پدیده‌ها و همین طور در درك صحیح از حركت جوهریه و همین طور در اشكالی كه بر حركت جوهریه است بر مبنایی كه عرض شد این مسائل ما را بسیار كمك خواهد كرد تا این كه ببینیم آیا آن چه را كه این بزرگان به عنوان مثل الهی در علم عنایی حق مطرح كرده‌اند آیا به همین كیفیت است یا این كه صورت دیگری دارد و شكل دیگری دارد.

 تلمیذ: اگر ولی تأدباً اشتباه كند تمیز ولی از غیر ولی برای شخصی كه جاهل به ولایت است چگونه است؟

 استاد: آن كسی كه ولی است اگر در یك جا اشتباه بكند صد جای دیگر درست می‌كند و برای آن كسی كه بخواهد به حق برود آن خودش آن چه را كه در جای خودش باید مطلب به او برسد خواهد رساند این جا دیگر اشتباه نمی‌كند و در ضمن می‌آید برای این كه چه خود او نسبت به راهش دچار تزلزل نشود یا نسبت به او نه ولی نسبت به اطرافیان و اجتماع دچار مفاسدی نشود در بعضی جاها اشتباه هم می‌كند ولی برای كسی كه آن می‌خواهد به دنبال مطلب و به دنبال حق برود و همچنین در عرضه شخصیتی خودش به عنوان فردی كه اطلاعی مافوق اطلاع سایرین دارد نه ممكن است مطالبی را بیان كند این طور نباشد كه همیشه در مقام خفا باشد آن دیگر تشخیصش با خودش است كه در كجا اشتباه كند و در كجا به همان باطن و واقع خودش عمل كند ما نمی‌دانیم چون ملاك در دست ما نیست كه بفهمیم كه این الان در این جا تعمداً این اشتباه را كرده یا نه آن چه را كه با ملاك در دست ما هست آن ملاكاتی است بیان كردند هر شخصی یا اتصال قلب باید باشد یكی از ملاكها یا اطلاع بر مسائل علمی باید باشد به حقیقت خودش و واقعیت و رعایت موازین شرع باید باشد در رفتارها و در فراز و نشیب‌ها مثلا فرض بكنید كه یكی از مواردی كه همه می‌دانند كه چه مطالبی قبلا صحبت می‌شد راجع به افراد و چه مسائلی مطرح می‌شد و چه قضایایی نسبت داده می‌شود كه فلانی كیست چطور است اتصال دارد از عالم غیب خبر دارد عارف كذا و كذا است ولی در قضایا و مسائلی كه اتفاق افتاد همه دیدند كه مسائل نفسانی عمل شد یعنی روشن تر از این دیگر چیزی نبود یعنی اگر این را ما نفهمیم اصلًا به طور كلی باب بسته یعنی برای بنده بعد از ٥٤ سال اگر این قضیه بگویم كه نه شما نفهمیدید پس اگر من نفهمم یعنی هیچ كس نمی‌فهمد

 تلمیذ: مسائل نفسانی جداست از معاملات شرعی؟

 استاد: بله

 تلمیذ: چون بحث ولایت مافوق شرع است دیگر با ملاك شرعی كه نمی‌شود ولایت را فهمید

 استاد: نه حقیقت ورود ملاكات شرع در نفس آن شخص و شرع هم كه شرع ظاهر نیست شرع منظور اتصال نفس و سرّ و ذات با ملاكات واقعیه كه بر اساس آن اتصال اعمال ظاهریه و افعال ظاهریه نشأت پیدا می‌كند و وقتی كه شما فرض كنید با این نشستید و حالات و رفتار خودش را در موارد مختلف متفاوت دیدید در آن جایی كه یك قضیه خوشایند پیدا می‌شود لبخند تا بناگوش می‌آید و شروع به تواضع می‌كند و صحبت و ما نیستیم و ولی وقتی كه در آن جایی كه خلاف می‌آید چنان تغیر پیدا می‌كند این ابرو كه اصلا یك وضعیت خاص تشكیل می‌دهد كه جنابعالی دیگر نمی‌تواند حرف بزند نمی‌دانم تا این حرف بزند خفه شو و بروگمشو نصیبش بشود خب معلوم است كه كشك است یعنی بیخود است شما وقتی كه عمل امیرالمومنین را آمدی مقایسه كردی آمدی معاویه را دیدی حالا معاویه بگوید من ولی خدا هستم شما از كجا می‌فهمی‌شما می‌روید در دربارش چه می‌گوید جلوی چشم شما كه عرق كه نمی‌خورد نمی‌خورد، یزید می‌خورد ولی معاویه كه جلوی شما نمی‌خورد پشت سر می‌رود می‌خورد عمامه دارد بسیار خب ریشش هم تا این جا آمده در مسجد هم نماز هم می‌خواند یك ولاالضالینی می‌گوید كه شش تا مثل شما فرض كنید كه نمی‌تواند بگوید قشنگ نماز را با تمام اینها می‌خواند و بعد هم دست در جیبش می‌كند به فقرا انفاق می‌كند این چیزهایی كه انجام می‌دهد عجب آدم خوبی است می‌گویند معاویه فلان است ما كه چیزی ندیدیم والله حالا یزید نه آن یزید از آن اول معلوم بود كه میمون و سگ باز و اهل شطرنج و این چیزها بود ولی معاویه خیلی پدرسوخته و كلك و حقه باز بود عین منصور دوانیقی و مأمون و این مأمون خیلی آدم فریبكاری بوده اتفاقا آدم عالمی‌هم بوده مأمون فاضل بوده وقتی كه شما می‌روید این چیزها را می‌بینید این قضایا اتفاق می‌افتند یكدفعه شما با او می‌روید در جنگ تا می‌روی در جنگ ضعیف شد برداشت آب را بست تا می‌بندد سوال پیش می‌آید چرا بست، چرا مردم و حیوانها باید تشنه باشند اینجا با مبنای شرع نمی‌خورد كارها را نگاه می‌كنی می‌بینی نمی‌خورد آن جا دیگر اتاق جنگ است این جا دیگر روی تخت سلطنت و پادشاهی و بذل و بخشش و نماز و لاالضالین خواندن نیست این از این طرف نگاه می‌كنی از آن طرف می‌بینی امیرالمومنین دستور می‌دهد بروند باز كنند وقتی باز می‌كنند می‌گوید نه اینها باید مثل ما استفاده كنند هان یكدفعه می‌بینی این آن مروت و مردانگی و عدالت رفته به جانش به او نرفته آن تظاهر بود عمروعاص موقعی كه می‌خواهد بزند این جریان عمروعاص را خیلی باید رویش فكر كنید من این را می‌آورم در این جلد سوم از مواردی كه راجع به تشخیص ملاكات است یكی این جریان این را بروید باید روی این قضیه خلاصه فكر كرد این جریان عمروعاص یك جریان عادی نیست جریانی است كه آدم را به خیلی از جاها می‌تواند برساند یعنی این قضیه عمروعاص قضیه‌ای است كه امیرالمومنین با زدن یك شمشیر جنگ صفین را تمام می‌كرد این نمی‌كند این كار را انجام نمی‌دهد و با این انجام ندادن جنگ را بر علیه خودش تمام می‌كند با این ضربه نزدن این جا می‌فهمیم نه این قضیه از قضیه بستن آب مهمتر است در قضیه بستن آب حالا می‌شد این بجنگد آن بجنگد یك جوری مسئله را ولی این دیگر یك مسئله ای است كه این را دیگر نمی‌شود كاری كرد این جا اگر شما این را از امیرالمومنین دیدی باید پشت سر او راه بیافتی وقتی آمد در خمیه هان یا علی این چه بود آدم رند این جا یقه را می‌گیرد یقه امیرالمومنین را باید این جا گرفت آن آدم رند آن آدم كیس یا علی این قضیه چه بود باید برای ما روشن كنی ما دیدیم خلاصه خب آن هم مثل معاویه ریش داشت آن عمروعاص چرا فلانت را درآوردی نشان دادی بابا خب آخر مگر تو نمی‌گویی من عمروعاص از اولیای خدا هستم مگر نمی‌گویی به مردم داری می‌گویی دیگر به مردم من كیم من فلانم من پیغمبر را درك كردم من جزو اصحاب بودم پس چرا شلوارت را كشیدی پایین تمام شد خداحافظ شما تو دیگر ولی خدا نیستی تو یك آدم درست و حسابی دیگر نیستی حالا می‌آید سراغ امیرالمومنین كه این قضیه چه بوده این جا می‌رسد و امیرالمومنین اگر بگوید كه نه اهلش هستی می‌آید بیان می‌كند می‌گوید بابا تمام این جنگها همه برای رسیدن به آن است

 تلمیذ: برای ما كه دوریم این را می‌شود از دور تاریخ را بررسی كنیم و آن افرادی كه در محضر مولا امیرالمؤمنین بودند طبق فرمایش جنابعالی باید یك چند سال بی‌طرفانه نگاه به قضایا می‌كردند بعد ولایت حضرت را می‌پذیرفتند

 استاد: نه چند سال نمی‌خواهد آقا یك هفته با امیرالمومنین بودن می‌رساند یك هفته چند سال یك ساعت شما یك ساعت با امیرالمومنین بنشین بیطرف آنی كه باید بیاندازد می‌اندازد بله یك ساعت بیطرف نیم ساعت ماهها نمی‌خواهد از هر اشاره ابرویش یك علامت به انسان می‌رساند از هر خنده‌اش یك نشان به انسان یاد می‌دهد از هر كلامش از هر خطورش از هر حركتش از هر در زدنش از هر آوردنش اولیاء خدا نیاز ندارند این كه می‌گویند افراد باید بنشینند مدتها این برای ماها و عوام و فلان است و الا اگر بلند شود انسان برود و پیش امام علیه السلام بنشیند آخر ما داریم امام را با خودمان مقایسه می‌كنیم بابا امام ولی است ولی مسلط بر نفوس است، ولی مسلط بر ضمائر است، ولی مشرف بر حقایق و بواطن است، امام صادق مشرف است، امام صادق تمام زوایای مخاطب در دست او است وقتی احساس بكند بر این كه او دنبال مطلب است آن طرف از هزار تا شق القمر برایش با همان یك نگاه بالاتر است قضیه مسئله امام این كه می‌گویند بلند شویم بگردیم بخاطر ضیق خناق است كه می‌گویند بروید بگردید به خاطر این كه هر كسی فردا نیاید بگوید كه بند هم یك نظر انداختم نمی‌دانم من هم این كار را می‌كنم این همه شعبده باز و حقه باز و منافق و این حرفها وجود دارد دیگر این همه وجود دارد البته بنده بیش از این نمی‌گویم كه ما بعد از مرحوم آقا چه دیدیم این حرفها برای این زدم آن افراد غریبه‌ای كه می‌گفتند كه ما بر نفوس اطلاع داریم ما بر ضمائر اطلاع داریم ما بر مسائل اطلاع داریم و با این حرفهای خودشان فریفتند و گول زدند و به انحراف كشاندند چطور نفهمیدند آن وقتی كه دارند از ایشان آتو می‌گیرند بفهمند چرا نفهمیدند چطور نفهمیدند كه آن چیزهایی كه الان قایم شده و دارد از اینها آتو می‌گیرد و مسائل را چطور آنها را نفهمیدند هان به گفتن كه نیست فرض كنید كه آدم یك چیزی بگوید كه ما اشراف بر نفوس داریم شما كه اشراف بر نفوس داری چطور غرض آن میزبانت را نفهمیدی چطور نفهمیدی دارند چه دامهایی می‌اندازند برای این كه افراد را به جاهای دیگر بكشانند مگر نمی‌گویی ما مگر ما مدعی نیستیم من به یكی از این افراد كه همین مطالب را می‌گفت دید جلوی ما كه دیگر نمی‌تواند ما كه دیگر جزو قضیه هستیم، گفتم مگر شما مشرف نیستی گفت آره گفتم من چه نیتی كردم من یك نیتی كردم هر چه چرتكه انداخت این چه حرفی است داری می‌زنی آقا چه مسائلی داری می‌گویی هر چیزی یك حسابی دیگر آخر آدم امروز توانستیم دو نفر را بفریبیم فردا این فریب را رو می‌شود فردا این حیله ما رو می‌شود برای فردا چه فكری كردی

 تلمیذ: فی الجمله .. مثلًا در مقام تلویح باسم بعضی وقتها این حال برای ما به دست می‌آید

 استاد: عمه بنده هم همین طور است یك شب خواب می‌بیند فردا چه كسی است كه نبیند فی الجمله پیدا می‌شود خب بله فی الجمله ولی حالا یك وقتی فرض كنید كه در صد تا مورد دو تا مورد است یك وقتی می‌بینی در صد تا مورد دو تا مورد این طرفی است ٩٨ تای آن چرت است پنجاه تا شصت تایش چرت است بله شما یك وقتی یك خوابی می‌بینی بله برای من هم گاهی اوقات فرض بكنید كه از این تصورات و تخیلات و از این حرفها پیدا می‌شود برای شما هم پیدا می‌شود برای هر كسی خلاصه این مسئله هست این غیر از این است كه فرض بكنید كه انسان در ارتباط با ولی الهی ببیند نه این طرف این است این این كاره است وقتی كه فهمید این كاره است حالا در یك جایی یكدفعه اشتباه كرد این دیگر نمی‌آید اساس را از بین ببرد می‌گوید به جهتی بوده یك علتی داشته خود آدم می‌فهمد و رد می‌كند و رد می‌شود والا اگر آدم یك اشتباه یك درست یك اشتباه من هم خودم همین هستم دیگر یك اشتباه یك درست دو تا اشتباه یكی درست سه تا اشتباه یكی درست خب اینها كه الی ما شاءالله ما در عمرمان دیدیم نه ادعای ولایتی كردند بیچاره‌ها نه چیز بنده كسی را می‌شناختم كه در همین جا شما هم می‌شناختید به رحمت خدا هم رفته خب هر استخاره‌ای كه می‌كرد می‌گفت خود بنده در مجالسی حضور داشتم افرادی می‌آمدند از سیر تا پیاز آن مورد را می‌گفتند یك موردش هم من نشسته بودم یك شب جمعه‌ای بود دو سه نفری بودند خیلی با آنها چیز نداشت یك جوانی آمد گفت كه من یك دختری را می‌خواهم اتفاقا پدر و مادرم هم مخالفند می‌خواهم ببینم می توانیم انجام بدهیم یا نه این یك كاغذ درآورد یك اعدادی را شروع كرد به نوشتن یك دو سه دقیقه طول كشید حالا می‌گوید ولی خدا چیست بدهید من یك دو سه دقیقه طول كشید یك چیزهایی نوشت گفت موردی كه شما می‌خواهید بروید چشمش این جوری است یك سیاهی در سفیدی سمت چپش هست یكدفعه آن جوان دهانش باز ماند خب این در كجای این كاغذ این آمده مگر این آیینه است كه این چشم دختر را در فلان شهر نشان بدهد و این طور است و یك عیب دیگری دارد و در ضمن بدان كه الان كلیه سمت چپ او ناراحت است فورا به دكتر مراجعه بكن و این برای تو خوب است بعد از یك ماه دیگر یك قضیه پیش می‌آید بین فامیل او و بین فامیل تو این نغار برطرف می‌شود و این وصلت انجام می‌شود غصه نخور خب همین طور شد شما از یك ولی خدا دیگر چه می‌خواهید بالاتر از این چه می‌خواهید بیچاره نه می‌گفت من ولی خدا هستم نه هیچی دیگر هیچی نمی‌گفت حتی راجع به بنده هم گفت، خوب است؟ من دیگر توضیح نمی‌دهم ولی وقتی كه همین شخص را من وقتی كه ملاحظه می‌كنم می‌بینیم كه در آن جایی كه باید تسلیم تقدیر خدا باشد آن جا به یك جور دیگر عمل می‌كند تمام شد این آدم خوب و صالح است ولی آن یك مسائل دیگر است حالا آدم می‌آید مرحوم آقا مشاهده می‌كند و چه می‌گوید؟ می‌گوید این ولی است این كه می‌گویم ملاكات شرع در نفسش این حك شده باشد و اتحاد به نحو وحدت و عینیت پیدا كرده باشد آن خودش را نشان میدهد آن نیازی به این مسائل ندارد برخوردها و جهت گیریها، یك ملاك شرع من به شما بگویم و آن اینكه اگر كسی در حال خطبه كردن زنی می‌باشد كراهت دارد انسان آن دختر را خواستگاری كند و وارد این خطبه شود، در حالیكه وقتی دارم با چشمم دارم می‌بینم یك همچنین قضیه انجام گرفته چه بگویم تمام شد این چیزی است كه در توضیح المسائل این را نوشتنه‌اند دیگر كه وقتی پسری فرض كنید كه یك موردی را می‌خواهد و صحبت هم شده و هر دو طرف بر این مسئله متمكن شدند یعنی قرار گرفته‌اند یك شخصی بلند شود بیاید بگوید نه آقا آن دختر را برای پسر من انتخاب كنید معلوم است بابا این دكان و دستگاه است این كه دیگر نیازی رمل و اسطرلاب انداختن ندارد ولی در یك جای دیگر همین ولی الهی كه می‌بینید برای فرزند خودش آن چنان عمل می‌كند كه انسان می‌گوید این اصلا قصد دشمنی با فرزندش را دارد والا این جوری عمل نمی‌كرد یعنی به نحوی برخورد عادلانه و از روی واقع و حق است كه اصلا به ذهن انسان خطور نمی‌كند كه می‌خواهد جانب بگیرد و فقط رعایت مصلحت و مشیت الهی را دارد در این جا در نظر دارد برای خودش قرار می‌دهد آدم یونجه نخورده می‌فهمد آن چه كه برای ما ارزش داشت حالات مرحوم آقا رضوان الله علیه اخبار از غیب و اینها نبود اخبار از غیب را از دیگران هم شنیدم اینها خیلی از افراد هستند آن چرا كه برای ما مهم است تست كردن ایشان در این موارد بود كه ما می‌دیدیم كه این نفس نفسی است كه با عالم ملاكات وحدت پیدا كرده مخلَص شده نه مخلِص متواضع نیست حقیقت او حقیقت صدق شده این برای ما ارزش داشت ولی با غیر از اینها نه چیز نداشت.

1. سوره يس (٣٦) ذيل آيه ١٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره يس (٣٦) ذيل آيه ١٢ [↑](#footnote-ref-2)